

بُن شناسی فرهنگ ایران

نگارش جمشید جمشیدی



این سینی نقره ای که بیش از 1700 سال قدمت دارد در موزه پترزبورگ روسیه نگهداری میشود. نقش مرغ خیالی در مرکز سینی سیمرغ نماد خوشزیستی(خرداد)، ابدیت(امرداد)، مهر، بینش، جنبش، موسیقی و هم آهنگی است. رقص درون شکم، رام(یا زهره) دختر سیمرغ است که نماد جشن و طرب بوده است.

فهرست

صفحه

- پیش گفتار..... 3
- فرهنگ برپایه جهان بینی زنخدائی و چند خدائی..... 6
- بازتاب تعبیر زنخدائی و چندخدائی در
زوایای زندگی در گیتی- از آفرینش تا تکامل..... 8
- گسترش فرهنگ تکثر گرایی و اجماع هم آهنگ..... 14
- تکامل بر پایه رابطه گردش بین انسان و خدایان..... 17
- روش شناسی (کردار) فرهنگ زنخدائی در روند تکامل..... 20
- پس گفتار..... 29
- پی نوشت ها..... 32
- بنمایه..... 39

بُن شناسی فرهنگ ایران

-- استوره ها حیات دو باره می یابند--

اگر تاریخ ما افسانه رنگ است من این افسانه ها را دوست دارم
پژمان بختیار

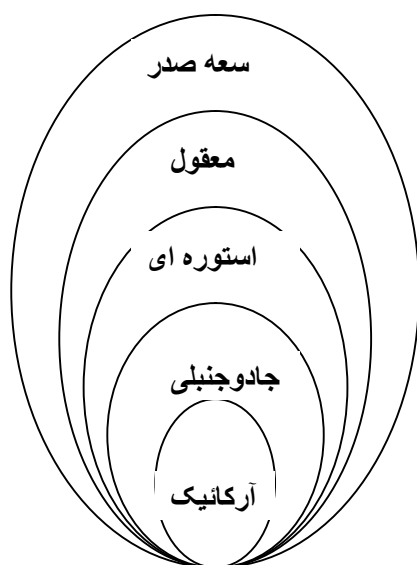
پیش گفتار

شعور (consciousness) یا هوشیاری فردی در حوزه جمعی به شعور جمعی یا فرهنگ اتلاق می گردد. شعور باطن فرد و فرهنگ باطن اجتماع است. هم شعور فردی و هم فرهنگ، هر دو در ارتباط توأمانی با ساختار های ظاهری خود موجودیت می یابند. ظاهر فرد ساختار بیولوژیکی و رفتاری او و ظاهر فرهنگ ساختار های اجتماعی از جمله زیربناهای اقتصادی و فنی، سازمان های مدنی و سیاسی و غیره می باشد. نتایج بررسی ها و مطالعات وسیع در زمینه روابط و نفوذ متقابل شعور فردی و فرهنگ دیگر جای بحث و مناقشه را باقی نگذاشته است. شعورها در رویارویی با هم (روابط بینذهنی یا میان فردی) فرهنگ را تولید و بازتولید میکنند. رسوم، باورهای دینی، ارزش های اخلاقی، جهان بینی ها و غیره در اجتماع که جنبه عرفی مشترک دارند مصادیق فرهنگ یک جامعه هستند. محتوی ظرف شعور یا باطن فرد می تواند شامل "خطوط" یا "جویبارها"ی شعوری از جمله شناخت، اخلاق، اعتقادات دینی و روحانیت (spirituality)، استعداد های هنری و موسیقی و ادبیات، توانائی های جسمانی و فیزیکی، استعداد های زبانی و غیره باشد (روانشناختی انتگرال- کین ویلبر 2000). تحقیقات نشان داده است که این خطوط شعوری در عین این که با هم در ارتباط هستند ولی به عنوان خطوط مستقل از قابلیت توسعه مرحله وار مستقل برخوردارند. هر یک از این خطوط را می توان به عنوان یک واقعیت یک **هولون** [1] (یک کل که همزمان جزء کل بزرگتر است) فرض کرد. هر واقعیت یا هر هولون به صورت مراحل سلسله مراتبه ای (هولارکی) توسعه می یابند. در هر سلسله مراتب یا هولارکی "سطوح" یا مراحل توسعه وجود دارد. توسعه هر مرحله (هولون فرادست به عنوان یک کل) وابسته به توسعه مرحله پیشین (هولون فرودست که جزء هولون فرادست است) بوده (و مراحل نمی توانند بدون شامل کردن مرحله قبلی با پرش از روی آن توسعه بیابند) که در ضمن به معنای حضور تمام مراحل فرودست پیشین (هیچ مرحله ای نباید حذف شود) در مرحله مورد بحث خواهد بود.

به عبارتی هر یک از "خطوط" شعور فردی از سطوح توسعه یابنده، حرکت از ته به سطح یا از سطح به عمق (بسته به بیان ما از مراحل)، یا از حرکت تکاملی برخوردار است. در هر سطحی که یک "خط" قرار میگیرد اجبارن از محتوی سطوح قبلی برخوردار است. در سیر تکامل، سطح حاضر که "فاعل" یا کل است زمانی که شامل در سطح آینده میگردد به "مفعول" یا جزء بدل شده و سطح جدید فاعل یا کل جدید خواهد گردید. شامل کردن سطح فرودست و به فرای آن توسعه یافتن را نوع تکامل یا سلسله مراتب هولارکی میگویند.

و فرهنگ که گویای مناسبات بینافردی (بینذهنی) است متأثر از این شعور های مرحله مند فردی و در

نتیجه خود نیز پیروی اصول مفهوم هولارکی یا سلسله مراتبه تکاملی خواهد بود. طبق مطالعات وسیعی که انجام گرفته است، جهان بینی ها (بینش ها) ی یک اجتماع که از اجزاء بالامنزاع فرهنگ به شمار می آیند از مراحل ساختاری (که هر کدام خود یک هولون هستند) [2] آرکانیک (Archaic)، جادو جنبلی (Magic)، استوره ای (Mythic)، معقول (Rational) و قنطورسی (Cenaturus) (سعه صدر = Vision-logic) (تا به سطوح روحانی و نادوگانه) به طور سلسله مراتبی عبور میکند (روان شناختی انتگرال- ویلبر). (در پی نوشت [2] راجع به این مراحل ساختاری توضیح داده شده است.) هر مرحله ای تنها وقتی جنبه ساختاری و ثابت به خود میگیرد که مرحله قبلی را به طور کافی تجربه کرده باشد. به عبارت دیگری هر هولون فرادست با شامل کردن هولون های پیشین یا فرودست در خود به ورای آنها سوق می یابد (شکل 1). این اصل توسعه سالم ساختار فرهنگی (هولارکی فرهنگی) است. اگر مراحل پیشین به اندازه لازم به چنگ نیامده باشند و یا تخریب شده باشند مراحل فوقانی قابل دست یابی نبوده و یا به کلی تخریب می شوند.



شکل 1- مراحل تکامل جهان بینی ها
سطح فرادست سطح فرودست را در خود
شامل کرده از آن فرامیرود

به عنوان نمونه اگر در روند پیشرفت، مرحله استوره ای فرهنگ، یا باورها و سنت های پیشین که آگاهانه و یا ناخودآگاهانه در ساختار ذهنی یک ملت دخالت دارند مد نظر قرار نگیرد، و یا به مقیاس لازم تجربه نشود مرحله معقول و مدرن فرهنگی بطور منجسم و هم آهنگ عملی نشده و یا به طرز بیمارگونه ای قدم بر میدارد که باعث انحرافات بعدی و یا ایست توسعه و سقوط سطح فرهنگی خواهد شد. نظر خواننده مشتاق را به سطوری در پس گفتار که شامل توضیحی ولو مختصر پیرامون رابطه ساختار اجتماعی و فرهنگ میباشد جلب میکنم. گو اینکه استوره های فرهنگ ایران باستان به شکل پاره های پراکنده، گوشه های تحریف شده و مسخ شده

حتی در زندگی نا آگاهی بودی حاضر ایرانیان باقی مانده است ولی جای خالی سیمای منظم و سیستماتیک آگاهی بودی آن همچنان شدیداً احساس می شود. در جامعه حاضر ایران هنوز نام های قدیمی چه آنهایی که بر روی اشخاص است و چه آنهایی که بر روی ماه های سال و شهرها و اماکن و جشن ها و غیره هست، و یا گویش های اصطلاحی و استعاره ای و ضرب المثل ها بدون توجه روی مضمون و متون غنی آنها استفاده می شوند. برای نمونه میتوانیم امثال زیر را در خاطر زنده کنیم:

"جگرم برایش کباب شد"..... مقصود از جگر چیست؟

"سنگ او را به سینه میزند"..... چرا سنگ؟

وقوف کامل و منظم بر متون فرهنگی این واقعیت ها که بدون شک شالوده توسعه عملی فرهنگ مرحله مدرن معقول و فرا مدرن را پی ریزی میکنند لازم به نظر می آید. تلفیق استوره ها با دست آوردهای بی شمار جهان مدرن از پیش شرط های انکار ناپذیر ساماندهی جامعه ای پویا و سرزنده است. جای شک نیست که سازش استوره ها با دست آوردهای عصر نوین نگرشی مدرن و تعبیری سازنده از استوره ها را طلب میکند.

باید توجه داشت آن چه که به نام تنها داستان و استوره باقی مانده است در حقیقت بعلت جفای بی دریغی است که زمان و تاریخ اجتماعی ما بر فرهنگ باستان روا داشته است. و بالاخره این چنین است که همچنان سعی در پیشیز ساختن، خرافه دانستن و نتیجتاً به بوته فراموشی سپردن آنها ادامه پیدا میکند. در عوض مردم ایران باستان رموز و ابزار فرهنگ خود را که از ژرفای تجربیات زندگانی عینی کشف کرده بودند دارای قابلیت راهبردی و کاربردی کافی می دانستند. با بهره گیری از پندارهای فرهنگی، خود را در رابطه با بافت به هم تنیده کاینات به فراز خدای خود ارتقاء می دادند.

نویسنده در این نوشتار سعی میکند تا با کمک از تحقیقات و بررسی ها و تحلیلات ژرف و وسیع استاد جمالی آگاهی های بدست آمده را جمع بندی نموده و با نگاه یا تعبیری کمی متفاوت آنها را در قالبی تکامل یافته تر و در پیوستی علمی تر آماده تحول و پرواز نماید. به بیان دیگر، جمالی رازهای نهفته استوره ها را کشف کرد، این نوشتار تلاش میکند تا قانونمندی های نهفته در این رازها را جستجو کند.

در انتهای این مقدمه لازمست توضیح مختصری در مورد سلسله مراتب (یا هیرارشی) داده شود تا از برخی سوء تفاهمات که ممکن است وجود داشته باشد جلوگیری نماید. سلسله مراتب را می توان به نوع سالم و بیمار آن تقسیم بندی کرد. در متن نوشتار حاضر به کرات از این مفهوم کمک گرفته می شود که مقصود همانا نوع سالم آن (یا هولارکی سالم) است. سلسله مراتب بیماری که در نظام های حکومت های استبدادی و جابر و یا هر نظام عینی و ذهنی، فردی یا جمعی، که خود را قدرت کل مطلق و نهائی قلمداد میکند از بحث ما خارج است. در هولارکی یا سلسله مراتب هولونی نه جزء محض وجود دارد نه کل محض. تنها هولون ها یا واحد های کل- جزء ها موجود است و بس (به پی نوشت 1) در باره اصول هولون ها نگاه کنید).

فرهنگ بر پایه جهان بینی زرخدانی و چندخدائی

واژه "خدا" یا "خوادات" به معنای از خود و به مانند خود زادن و آفریدن است. واژگان "خود"، "خایه"، "خوا" و "خیه" همگی از یک خانواده و به معنای همانا تخم زایا است. و اما چرا زرخدایا؟ زنانه بودن خدایان تعبیر و تاکید بر قدرت آبستنی، پرورش و زایش، مامائی و دایگی خدایان یا بُن (تخم) حیات داشته است. بنابراین اصل فرهنگ به طور اخص یا موجودیت به طور اعم بر پایه تعبیر از تخم استوار می شود. زرخدایان خود حاصل تخم و ضمنا افشاننده تخم هائی هستند که در ذات خود از قابلیت پرورش، رویش و زایش بر خوردارند. تخم لیریز از اسرار حیات است. خود خدایان از تخم درخت زمان بوجود آمده اند. تخم تحت شرایطی در تاریکی زیر زمین بارور شده که درخت حاصل از آن سرسبز و شکوفا می شود، که عامل زایش تخم جدید بوده، و این تسلسل تا بینهایت ادامه می یابد (سیر کمال که به تدریج در سطور آینده شفاف می شود). تخم سرچشمه و یا آغاز پیدایش واقعیت ها در هر سه قلمرو فیزیکی، زیستی و روانی است. اصل آب تخم است. اصل گیاه تخم است. اصل حیوان و اصل انسان هم تخم است. ضمنا سرچشمه مشترک تخم ها در قلمروهای مختلف عامل وابستگی متقابل تخم ها در بارور شدن و شکوفائی می باشد. بنابراین پیوند پویای خدایان و کاینات (هستی در سه قلمرو) از ویژگی های بارز این فرهنگ است. به عبارت دیگر تعبیر آفرینش و تکامل اساسا از راه هستی شناسی تخم ممکن می شود. تخم پژوهشی و بُن شناسی یا زرخدانشناسی هستی شناسی و شناخت شناسی برگزیده این فرهنگ است.



تصویر 1 سر ستون سیمرغ یا هما در باروی پارسه (تخت جمشید)

معروف ترین زرخدایان ایران باستان عبارت بودند از بهمن، سیمرغ (هما)، رام و بهرام، سروش و رشن. سیمرغ [3] که چهره نمادین خدایان است در قله البرز (بعد بلندی) و در دریای فراخکرت (دریای خزر) (بعد پهنا) روی درخت منزل دارد، افزون بر این در درون ژرفای انسان (بعد عمق) هم خانه دارد. پس سیمرغ دارای سه بعد هستی در ارتفاع، پهنا و عمق است (مفهوم ژرفی که به مرور شفاف تر می شود). سیمرغ در هر جایی و همه جاها که باشد تخم های خود را با نهایت تواضع، سعه صدر و ایثار در جهان می افشاند. یکی از نام های سیمرغ به همراه رام (زُهره) دخترش، سپنتا مینو (جدول 1) یا مینوی (تخم) جهان افشان است. سیمرغ همچنین با حضورش در زمان گذشته، حال و آینده در بعد زمان تکامل می یابد.

بهرام، فرزند دیگر سیمرغ با خاصیت نرینگی، آنگرامینو، و بهمن و هومینو است. بهمن اصل مینو یا مینوی مینوها لقب دارد. تکثر و تضاد خدایان با میانجی گری بهمن به هم آهنگی و وحدت بین آنها می انجامد. رنگ سفید استعاره بهمن است؛ رنگی که حاصل وحدت یا کانون طیف رنگین کمان است. وجود خدایان در آسمان و روی زمین مشهود بوده است. سیمرغ در آسمان به سپهر ششم (مشتری)، ابر سیاه، ماه و خورشید تداعی می شود و در روی زمین در سنگ، کوه و آب (عرصه فیزیکی)، بزکوهی، گاو، مار و انسان (عرصه زیستی) و در زوایای ژرفای ذهن انسان (فروهر) (عرصه معنا) تخم گذاشته و به تدریج سیمای خود را هویدا میکند. رام در آسمان به سپهر هفتم (کیوان) و در روی زمین نماد رقص و نی نوازی و جستجو بوده است. بهرام در آسمان به سپهر پنجم و در روی زمین مظهر جنبش و برانگیزندگی بوده است. بهرام در شکل شتر، اسب (رخش رستم) و گراز پدیدار می شده است. هستی توأم خدایان در آسمان و زمین بیان گر فلسفه گوهر سه بعدی آن ها و پیوند همیشگی فضای آسمانی و زمینی بوده است. روند پیدایش، پیوند و تکامل تخم ها در همه عرصه ها الگوی پیوستگی تمام واقعیت های زندگی را در اذهان تاکید میکرده است.

جدول 1. نام ها و توصیف های خدایان ایران باستان

و هومینو- و هومن- مینوی بهی- بزمونه- ارتا- آسن خرد- خرد راد- اکومن (اصل پرشش و تعجب)- فرمان- نریوسنگ- اهو (اورده یا رگ)- ارشمن- ارکمن- مانا- روخ (روح)- هخه من- اندیمان (اندیشیدن)، اردیبهشت (ارتاواهیشت = ارتاواشت)	بهمن (پدیدار مجهول)- (خدای همپرسی- درمیان و وحدتگر)
دی- دین- دیو- فرورَد- فروردین- صنم- خرم- فرخ- گلچهره- سنا- ابرسیاه- بزکوهی- وفا- شاد- شاه- آناهوما- ماه- مشتري (سپهر ششم)- سداکیر- مارسپند- مردم گیاه- گرمائیل- گوشورون (جانان)- شدکیس- نای به- وای به- قفس- بانای- ریپتاوین- آفتاب- آتش زنه- آسمان- مرغ چهارپر- لنیک - اش به- کج- آفریتی دهمه - پیروز- شاه پریان - آخرشب	سیمرغ (زایاننده و پرورنده)
سر چشمه اندازه (هارمونی)، ارتا فرورَد	بهمن + سیمرغ
زهره- اندروای- اندربای- سعداصغر- نیک خرد- زم- راز- ویس- ایر- زنبق- نی نواز- خوز- افرو دیت- سپهر هفتم (کیوان یا کد بانو)- سرشب	رام (خدای زمان) (راز و زمزمه و بو)
سپنتامینو	سیمرغ + رام
سر چشمه بینش	بهمن + رام
انگرامینو- بهروز- روزبه- پادار- مهر گیاه- ماه پر (میان شب)- اسفند- پابغ (بابک)- کرم ابریشم- اورنگ- ارمائیل- سپهر پنجم	بهرام (جوینده واصل تحوّل پذیر)
بهروج الصنم- اورنگ و گلچهره- گرمائیل و ارمائیل	سیمرغ + بهرام
سه تایی یکتا- سه پتا (سفید)- سپهر- سه اصل کیهان- پیدایش بهمن نهفته	سیمرغ + رام + بهرام
آفریننده زمان، گیتی و انسان- مرغ چهارپر ضمیر انسان	بهمن + سیمرغ + رام + بهرام

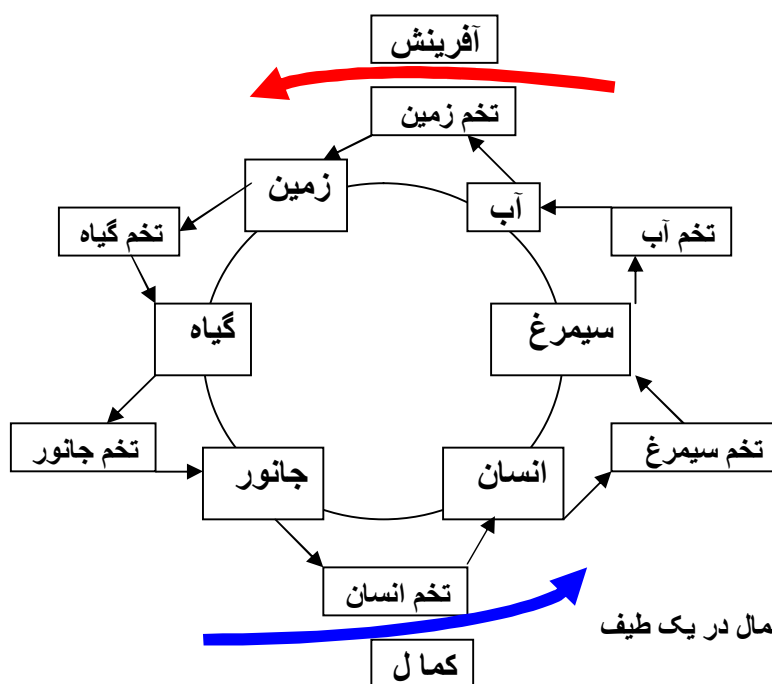
بازتاب تعبیر زرخدائی در زوایای زندگی در زمین و آسمان- از آفرینش تا تکامل

چهره زرخدایان در سرتاسر روند آفرینش و تکامل ملموس است. مردم باستان تعبیر می کردند که آفرینش با پیدایش ماه از بهمن، که منزلگاه سی و سه زرخدا است آغاز می شود. تخم آب از سیمرغ (یا باد که با سیمرغ این همانی داشته است) که به جاری شدن آب (باران) می انجامد سرآغاز پیدایش گیتی می شود. آب با ایجاد تخم زمین، باعث پیدایش زمین می شود که زمین تخم گیاه را می زاید و این بار گیاه بر روی زمین شکوفا می گردد. از تخم گیاه، حیوان موجودیت می یابد که تخم حیوان انسان را شکوفا می سازد. در نهایت تخم انسان است که سیمرغ را مجدداً با مامائی سروش و رشن می زاید. جدول 2 زمان لازم برای آفرینش متناوب سالانه عرصه های هستی را نشان می دهد.

جدول 2 عرصه های آفرینش و زمان لازم برای پیدایش آن ها.

عرصه آفرینش	زمان لازم برای آفرینش
1. باد در 40 روز.....باد= وایو= سیمرغ= سائنا	اول فروردین تا نهم اردیبهشت
2. آب در 55 روز.....خرداد	از پانزدهم اردیبهشت تا هفتم تیر ماه
3. زمین در 70 روز.....آرامیتی	از سیزدهم تیر ماه تا بیستم شهریور
4. گیاه در 25 روز.....امرداد	از بیست و شش شهریور تا نوزده مهر
5. گاو (حیوان) در 75 روز.....گاو= گش	از بیست و پنج مهر تا نهم دی.
6. انسان در 70 روز.....(پیدایش جمشید)	از پانزده دی تا آخر سال

اصل مشترک تخم ها، پیوند واقعیت های سه عرصه فیزیکی (آب، زمین)، زیستی (گیاه، حیوان، انسان) و معنوی (انسان- روحانی) را به مانند ارتباطی گردشی قابل ترسیم می کند (شکل 2).



شکل 2 - گردش آفرینش و کمال در یک طیف تک لایه ای

همان طور که از شکل مزبور هم پیدا است پیوند کاینات(واقعیت های سه عرصه) در یک محور افقی، تنها در یک لایه بیان شده است که به ظاهر گویای یک دنیای مطلق، بدون پستی و بلندی، بدون عمق و یکنواخت است. ولی مردم ایران قدیم با باور به گوهر خدایان در سه بعد ارتفاع، پهنا و عمق به مفهوم کمال و تکامل شدیداً اعتقاد داشتند. واقعیت ها تنها در یک گردش دایره ای و متناوب سالانه به کمال نمی رسند. هر کدام از این واقعیت(هولون) ها در برهه زمان و مکان تغییر می یابند. ما به مرور در سطور آینده به بحث عمق در هر واقعیتی می پردازیم. این مبحث بسیار با اهمیتی است که بدون مد نظر داشتن آن ما در عمل با "تراژدی" های طاقت فرسائی روبرو خواهیم شد.

باری، به طور خلاصه آن چه که از این مفهوم آفرینش می توان استخراج کرد همانا پیوند ناگسستگی بین سه عرصه واقعیت ها است. هرگز درز و شکافی در بین واقعیت های به ظاهر پراکنده و منزوی کاینات وجود ندارد. اتصال بین زمین و آسمان، اتصال بی واسطه بین انسان و خدا است.

تفکر آفرینش ایرانیان باستان فارغ از جنبه نمادین و انگاره ای آن بسیار منطقی و قانع کننده می نماید. آفرینش از مرحله ساده(سطح فرودست) آن که آب(ترکیبی از اتم های اکسیژن و هیدروژن) باشد آغاز گردیده و مرحله مند به نوع پیچیده نهائی(سطح فرادست) آن که انسان باشد می انجامد. سیر پیچیدگی آفرینش و تکامل را می توان در بعد کلی آن به ترتیب زیر جمع بندی کرد:

آب و زمین = موجودیت.....یا ماده(ساده و پیچیده)

گیاه = موجودیت + جان.....یا ماده + تن

حیوان = موجودیت + جان + حرکت.....یا ماده + تن + ذهن

انسان = موجودیت + جان + حرکت + خرد.....یا ماده + تن + ذهن + معنا(سیمرغ)

هر سطح یا واقعیت فرادست، سطح یا واقعیت فرودست را شامل کرده از آن فرا می رود. فراروی سطوح همانا تحول و تکامل است. با کمی دقت می توان دریافت که شامل بودن هر چه بیشتر سطوح یا عمق بیشتر منعکس کننده درجه تکامل است. به بیان دیگر تکامل عبارت از برآیندی از کمیت و کیفیت جدید. گیاه با شامل کردن خاصیت جسمانی آب و زمین از ویژگی زندگانی یا جان که عبارتست از قابلیت تغذیه، متابولیسم و دفع برخوردار می شود. این خاصیت بدیع گیاه در عین حال فارغ از وجود آب و زمین جسمانی قابل حصول نیست. در مرحله بعدی که حیوان قرار دارد علاوه بر قابلیت های گیاه توانائی حرکت و هیجانانابتدائی مشاهده می شود، که در هر صورت بدیع هستند. انسان علاوه بر هستی های مراحل قبلی که جسم، جان و ذهن یا آب و زمین، گیاه و حیوان باشد به کارکردهای پیچیده شبکه عصبی و مغز یعنی اندیشه و خرد دسترسی پیدا می کند. به عبارتی می توان ادعا کرد که انسان در خود عناصر اساسی کاینات را جمعاً دارا است. انسان در صدر لیست تکاملی هستی ها با ژرف ترین عمق قرار دارد، ولی وابسته به وجود تمام آنهاست.

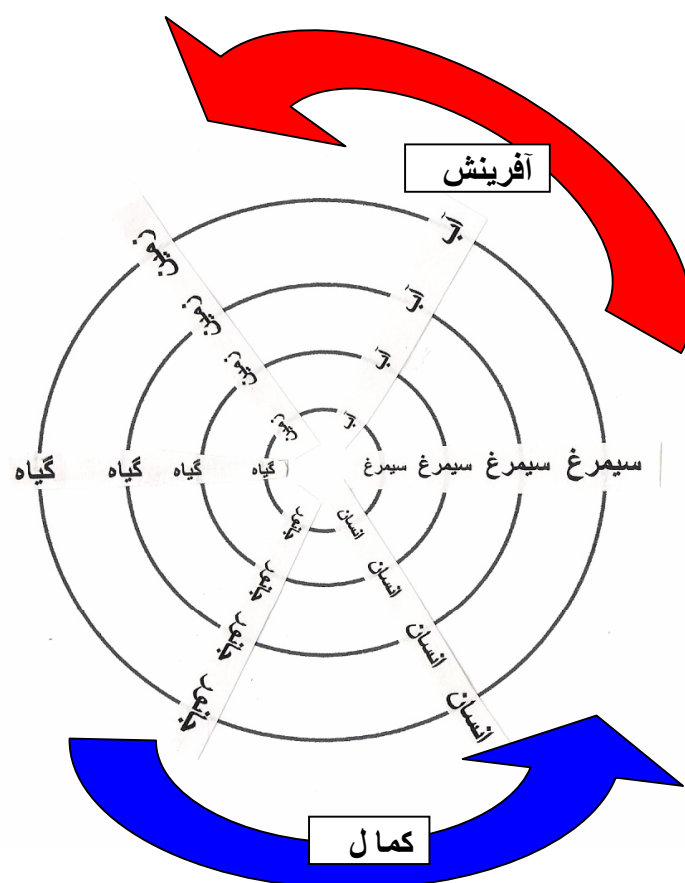
باید اذعان کرد که فرهنگ ایران با وجود تجربه و باور به تغییرات و کمال بی وقفه واقعیت ها از تجزیه و تحلیل سیستماتیک و منظم آن ها و دسترسی یک قانونمندی ناتوان بوده است. ژرفای عمق هر سطحی مهم بودن و یا معنای نسبی آن واقعیت را آشکار میکند. تغییرات در جهت سازندگی(در جهت اتصال به سیمرغ) به عمق و معنا می افزاید ولی تغییرات در جهت تخریب(فصل از سیمرغ) از عمق می کاهد. البته این تغییرات هم در بعد کمی(پیچیدگی های ساختاری و کرداری) و هم در بعد کیفی(نگرش فرهنگی) قابل تصور است. اگر عامل عمق را در روند آفرینش دخالت دهیم ما می توانیم شکل 2 را در شکل 3

بازسازی کنیم.

شکل 3 سیر تکاملی را نه به صورت تک لایه مطلق و دنیای متناوب یکنواخت و هموار (flatland) بلکه به نمای دنیای مرحله مند و عمق دار (آن طوری که تصور ایرانیان قدیم بوده است) معرفی میکند. عمق هر سطح فرآیندی وقتی تحقق می یابد که سطح عمیق تر پسین سطح پیشین را در خود شامل کرده ولی از آن فراتر می رود. و این همان مفهوم فراگیر تکامل سلسله مراتبی یا هولارکی است. هولارکی فرهنگ ایران به بیان دیگری توصیف شده است: «...یکی از دیگری میروید و پدیدار میشود و آنچه در یکیست، آمیخته با دیگری میشود و در دیگری، گسترده و پهن و فراخ و گشوده میشود.» (شهر خرد بجای شهر ایمان- صفحه 156- منوچهر جمالی)

آنچه که از شکل 3 می توان دریافت همانا مفهوم مرحله مند تکاملی در یکایک و تمام سه عرصه های هستی می باشد.

تکامل سلسله مراتبی را می توان به لایه های پیاز تشبیه کرد. مغز پیاز بنیادی ترین لایه است که لایه های بعدی به ترتیب لایه زیرین را پوشیده و خود بوسیله لایه بعدی فوقانی پوشانیده می شود. به این ترتیب با اضافه شدن لایه ها، پیاز هر چه بیشتر چاق و گوشت دارتر می شود. روند تکامل ژرف تر شدن است. پس لایه های فوقانی بدون شکل گیری لایه های تحتانی پیدا نمی شوند.



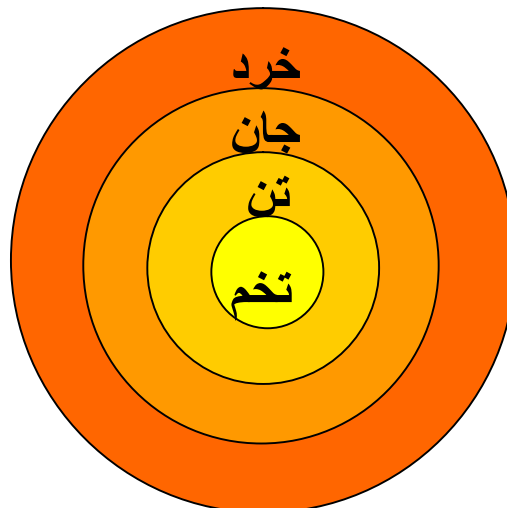
شکل 3- گردش آفرینش و کمال در سطوح مختلف- هر سطح فرادست سطح فرودست را در خود شامل کرده ولی از آن فراتر میرود.

البته ما در این نوشتار مخصوصاً تنها به چشم انداز فرهنگی یا درونی هستی ها توجه داریم. (باید توجه داشت که می توان به هر واقعیتی یا هولونی از زاویه چهار چشم انداز نگاه کرد: از جنبه درون و بیرون، به صورت فردی و جمعی) 4 به واقعیت ها از زاویه چشم انداز فرهنگی (درونی) نگریستن پیوستگی میان آنها را با خدایشان آشکارتر میکند. در این پیوستگی بدون درز است که هم آهنگی زندگی و کاینات برقرار می باشد.

آب که نمادی از تمام مایعات، شیر و شیره و افشرد هاست در فرهنگ ایران باستان عامل چسبندگی، پیوند دهندگی و نفوذ بوده است. اما یک نگاه فراگیر در خصوصیات کیفی آب ما را متوجه این واقعیت میکند که آب هم چهره خشن و مخرب نیز دارد. آب باتلاق ویا آبی که مملو از کثافت، آلاینده های محیطی است و یا سیل آب که اصولاً مخرب است با آب قابل شرب و یا باران حیات بخش و پیوند دهنده نمی تواند یکسان فرض شود. در مورد حیوانات هم می توان به این تفاوت ها یا سطوح استناد کرد. حتی در فرهنگ ایران هم سگ، گوسفند، مار از حیوانات مقدس و این همان با زرخدایان به شمار می آمدند، در حالی که شیر یا گرگ از حیوانات وحشی، درنده و ترسناک شناخته می شدند. مار به عنوان حیوانی که از ژرفای تاریکی (زندگی در تاریکی) مظهر از نو جوان شدن (پوست انداختن) به شمار می آمد قداست داشت، البته که زمانی هم آزار دهنده و مهلک بود.

حال در مورد عمق انسان بیاندیشیم. انسان با فرا گیری سطوح پائینی به سطح فوقانی فراروی میکند (محور عمودی انسان). تخریب سطح زیرین باعث متلاشی شدن تمام سطوح زیرین می شود. اعتلای خرد انسان وقتی امکان می یابد که تن و جان حفظ شود (شکل 4).

سیمرغ



شکل 4- پیدایش انسان از تخم خدایان و مراحل تکاملی این تخم تا به اوج خدایان. دوایر هم مرکز در بر گیرنده نشانگر خصلت شامل کنندگی طیف هستی در هر سطح می باشد.

اما انسان در محور افقی، با قلمرو های هم سطح خود در ارتباط و همبستگی قرار می گیرد. در ابتداء تنها تخم ها وجود دارند که بعد از تفکیک متوالی تمام جان ها در ارتباط با هم قرار می گیرند، خرد ها فقط در انسان است که در ارتباط با هم در مسیر تکامل حرکت میکنند(خرد در این جا پوشش دهنده عرصه روان، دین و فرورد است که البته باید به هر کدام از آنها جداگانه پرداخت).

هر دو محور عمودی و افقی هستی برای موجودیت و اعتلای انسان نقش حیاتی دارند.

در عرصه معنا و یا چهره های مینوئی(شعورمند) **سیمرغ**، تسلسل تکامل سلسله مراتب در انسان هم قابل تأمل هستند. آن چه که انسان ها را در بعد فرهنگی از هم متمایز میکند عمق کیفی خصوصیات انسان یعنی شعور، خرد و یا بینش و دین است، نه تفاوت های سطحی و ظاهری بین آنها. آیا ضحاک و یا سلم و تور را که برادر خود ایرج را به قتل رساندند می شود در ردیف جمشید، زال و یا فریدون و ایرج قرار داد. گو این که تمام آنها دارای گوهر **سیمرغی**(همسان در محور افقی) بودند ولی باید گفت از جستجو و کشف **سیمرغ** در عمق خود و در واقعیت کاینات عاجز و یا ضعیف تر بودند و نتیجتاً در روند تکامل در همان مراحل اولیه در جا زدند که الزاماً به انحراف و ناهنجاری رفتاری در آنها انجامید. شاعر به خوبی این مفهوم عمق و کیفیت را ترسیم کرده است:

باران که در لطافت طبعش خطا نیست در باغ لاله روید و در شوره زار خس

.....سعدی

لاله و خس حاصل تفاوت در کیفیت خاک باغ و شوره زار است و گرنه در باران که شرایط روئیدن را فراهم میکند تفاوتی وجود ندارد. (فعلاً ما از بحث این که تخم اصلی ترین است صرف نظر میکنیم). ما در پی نوشت **5** به "تراژدی" فریدون و پسرانش که از مصاف الگوی سه سطح متفاوت رشد تخم **سیمرغی** آنها حادث شد می پردازیم.

بی مناسبت نیست تا بحث را به مقوله **خرد** در فرهنگ ایران بکشانیم و نشان دهیم که در طیف هنگفت خرد ها **خرد** ایرانی چه جایگاهی داشته است.

بنام خداوند جان و خرد کز آن اندیشه برتر نگذرد

در این شعر بسیار معروف فردوسی در آغاز شاهنامه سه تم حیاتی مورد بحث فرهنگ ها یعنی خداوند، جان و **خرد** وجود دارد که تعبیرات متفاوتی را در اذهان فرد و جمع برمی انگیزاند. پیروان ادیان و یا فرهنگ های گوناگون بر پایه نظام فکری خود از این سه واژه استنباط خاص خود را دارند.

خرد(wisdom) نه اخلاق است، نه عقل و نه معلومات و نه آزمایش و نه تجربه محض است، با این حال **خرد** تمام این عرصه ها را شامل شده ولی از آنها فراسو می رود. در فرهنگ لغات انگلیسی این واژه را چنین معنا میکنند:

توانایی برای تشخیص و قضاوت آن چه که خوب و حقیقی و راست است. و یا جمع تمام آموخته های انسان در طول زندگی.

بنابراین می توان نتیجه گرفت که **خرد** به عبارتی موتور و یا خمیرمایه ایست که در ژرفای درون انسان او را در موجودیت فردی و اجتماعی اش در مسیر تغییر و تحول راهبری میکند. بازتاب **خرد** در بینش و یا جهان بینی فرد نمایان می شود. این مجموعه ای که پشتوانه جهان بینی انسان است بدون شک حاصل تمام تجربیات، آموزش ها، معلومات، شناخت ها یا کل اندوخته های زندگانی عینی و ذهنی انسان می شود. چنین اندوخته هائی در افراد و یا فرهنگ های مختلف، هم از نقطه نظر کمی و هم از ناحیه کیفی متفاوت هستند. بی دلیل نیست که بین **خرد** شرقی و **خرد** غربی، یا **خرد** اسلامی و **خرد** بودائی و یوگائی، یا **خرد**

باستان و خرد نوین و غیره تمایزات قابل می شوند، گو اینکه بین آن ها نقاط مشترک فراوان هم وجود دارد.

در ایران باستان خدای بهمن را آسن خرد یا اصل خرد می گفتند. بهمن تخم خرد را با تواضع و بدون تبعیض در تمام انسان ها می کاشته است. تخم خردی که در تمام انسان ها بوسیله تواضع بهمن افشانده میشد لقب خرد راد گرفته بود (رادی به معنی جوانمردی و بخشش است). خردی که در ژرفای انسان به نی نوازی و زمزمه مشغول است توسط گوش سرود- خرد به عنوان یک راز بهمنی به انسان منتقل می شود. تخم خرد بهمنی از نا پیدائی به پیدائی یا سبز شدن در انسان تحوّل می یابد. زمزمه سروش در انسان همانا مانترا (زمزمه یا کلام سحر انگیز) است که انسان باید با تبخّر و لطافت آنرا درک کند. سروش خدای رازگو و الهام دهنده بین خدایان و انسان بطور اعم (نه فقط برای انسان های خاصی) بود. سروش با شنیدن راز خدایان و انتقال آن به انسان نقش مامای زایش بینش و اندیشه بدیع را در انسان داشت.

در پاره هشتم بخش 56 مینو خرد می آید که «دانش و کاردانی و فرهنگ و آموزش در هر پیشه و همه ترتیبات امور مردم روزگار به خرد باشد.....» و یا در مورد عملکرد خرد می آید که «خرد مبتکر قانون ساز و حکومت ساز و مدنیت ساز...». به خرد خره تاو می گویند که خره معادل ارکه "گوهر و سرچشمه سامان دادن و آراستن و نگاهداشتن و پروردن گیتی بوده است" (شهر خرد بجای شهر ایمان صفحه 26- منوچهر جمالی).

و تاو به معنای تابیدن و زائیدن بوده است. خردی که نزد ایرانیان باستان قداست داشته است خرد سامانده، تعادل کننده و هم آهنگ کننده تمام هستی ها بوده است که در نهایت در جهان آرائی پیکر می یابد. تخم خردی که از گوهر بهمنی لبریز بوده است قابلیت جهان آرائی را در خود نهفته داشته است. به عبارتی تخم خرد بهمنی در مسیر تکاملی قابلیت پرواز به اوج گیتی آرائی را داشته است. تخم خرد مخزن معلومات، آموزه ها و یا ایده و اعتقادات از پیش تصفیه و تعیین شده نیست. این تخم ها به مانند تخم های دیگر (که به مرور به آن ها می پردازیم) قابلیت های رشد و کمال یابندگی بوده اند. انسان در تجربیات زندگی باید این قابلیت ها را به پیکر واقعیات عینی و ذهنی تبدیل کند. انسان ایرانی خردمند بر پایه چنین خردی بود که به جهان آرائی در سیاست می پرداخت.

در سطور قبل خاطر نشان کردیم که در استوره آفرینش انسان ایرانی، پس از پیدایش تن از تخم، جان بوجود می آید که خرد پی آیند آنست. خرد چشم جان و مراقب آن، حتی در تاریکی است. قداست جان بدون قداست خرد امکان پذیر نیست. جان با جان های دیگر و جانان (سیمرغ) پیوستگی داشته که لزوما پیوستگی خردها را با هم به همراه داشته است. جان و خرد در شخص در رابطه با هم در بعد کمی و کیفی در سطوح بی نهایت به سوی بالا (ارتفاع سیمرغی) تکامل می یابد. در پائین ترین سطح، خرد در صدد حفاظت از جان و مال و منافع فرد خود بر می آید که همان خرد فرد محور (egocentric) است و سطوح بعدی به ترتیب تکاملی خرد قوم محور (ethnocentric) که حفاظت از منافع هم مسلکان و جامعه هم بافت خود را مدنظر دارد، خرد جهان محور (worldcentric) که در محدوده تنگ خود، و قوم همگنان خود محبوس نگردیده اجماع با اقوام و اجتماعات متنوع دیگر را در سطح جهانی مد نظر دارد، و بالاخره خرد خدائی (transcendental Self) که وحدت و سازگاری با تمام ذرات هستی اعم از انسان، حیوان و گیاه و اجسام یا زیست محیط را هدف غائی خود قرار میدهد می باشند. در بعد جمعی و فرهنگی خرد آرکائیک، خرد جادو جنبلی، خرد استوره ای، خرد معقول و خرد سعه صدر خواهیم داشت (به توضیحات در پی

نوشت [2] نگاه کنید).

هر کدام از این سطوح خرد چه در حوزه فردی و چه در حوزه جمعی یک واقعیت یا یک هولون اند. هولون ها از اصول هولونی تبعیت میکنند (به پی نوشت 1 نگاه کنید). هر واقعیتی و تمام واقعیت ها حقایق هستند. ولی یک واقعیت از واقعیت دیگری حقیقی تر است. واقعیتی که توانائی تلفیق، دربرگیرندگی و هم آهنگی بیشتری دارد حقیقی تر است. واقعیت حقیقی تر از ژرفای (خرد) بیشتر برخوردار است. ژرفای خرد محتوی در برگیرنده سطوح توسعه یافته فرو دست است. در فرهنگ باستان عامل آمیزنده و پیوند دهنده در خرد همانا عشق بود. عشق با اشگ، اشته که نماد مایعات بود، و عنصر چسباننده و پیوند دهنده این همانی داده می شد. واقعیتی که بی عشق (بی اشگ) بوده و خود را کل محض غالب می داند و در صدد حذف واقعیت های دیگر بر می آید تکامل یافته نبوده، بر عکس استعداد متلاشی شدن دارد. با عشق و تمایل پیونددهی است که میتوان سطوح فرو دست را در بر گرفته، به رشد و خاصیت هم نوائی و همراهی آن ها یاری رساند.

خرد ایرانی با باور به قداست جان و قداست **خرد** در مسیر ساماندهی گیتی در ابعاد فراخ و فراخ تر گام برمی دارد. ساماندهی جهان روا فرای **خرد** تنگ نظرانه قومی و ملی قدم می گذارد. **خرد** ایرانی در نهایت با تخم خدای خود می آمیزد که همانا برابر با مفهوم **دین** (به پارگراف دین در دنباله نگاه کنید) در این فرهنگ بوده است. زخدایان با ایثار به بسیار شدن در کاینات تن در می دهند، خرد ها (بسیارها) با هم آهنگی در **واحد** خدایان محو می شوند. چنین روند خدائی شدن است که **خرد** را در موقعیت ممتاز در تسلسل سلسله مراتب تکاملی قرار می دهد.



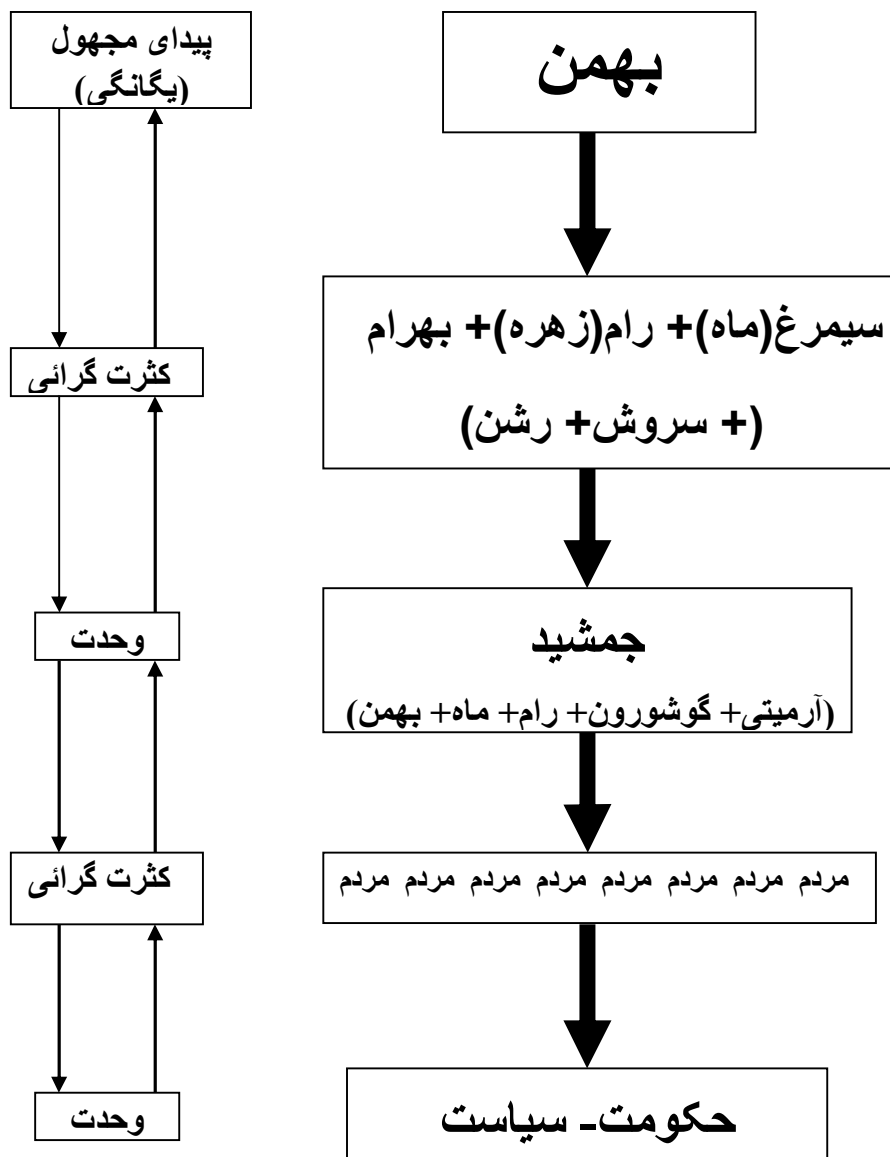
تصویر 2 آرم سیمرغ باقیمانده از دوران ساسانیان (قرن هفتم- موزه انگلستان)

گسترش فرهنگ تکثر گرایی و اجماع هم آهنگ

از نقطه نظر تئوری چون هر واقعیتی (هر هولونی) در درون خود گوهر یا تخم خدائیان (DNA خدایان) را محتوی دارد نباید حذف یا مورد بی اعتنائی قرار گیرد. زیرا حذف هر عنصری لزوما باعث اختلال در نظم آفرینش و پروسه تکامل خواهد شد. هر موجودیتی باید از **خودبودگی** (agency) (در فرهنگ ایران **منیت** می گفتند) ولی در پیوند و تعاون (در فرهنگ ایران **هم پرسی** یا دیالوگ می گفتند) (communion) با هستی های دیگر بر خوردار باشد. **تائید خودبودگی (منیت)** تائید تمایزات (differentiation) است که در نتیجه به رسمیت شناختن مفهوم تکثر گرایی می انجامد. باز باید گفت که تکثر گرایی محدود و مشروط به پیوستگی بوده نه در شکل پراکنده و غیر مسئولانه؛ زیرا که تکثر خود مختارانه خارج از مدار پیوستگی

و تلفیق (integration) بدون شک ایجاد ایست یا عقبگرد یا بلبشویی و تلنباری در پروسه تکامل میکند. پیشرفت پروسه تکامل در جهت عینیت بخشی به چهره های زنخدایان است که با تأیید و عملی کردن مفهوم **خودبودگی** (تکثرگرایی) و **پیوستگی** (تلفیق) قابل حصول است. **خودبودگی** و وحدت در هر سه عرصه هستی قابل تشخیص و تأیید است. مفهوم عمومی قداست جان و نگهداری مسئولانه طبیعت (اکولوژی) در فرهنگ ایران باستان هم از این جا معنا می یابد. زنخدایان خود مظهر **خودبودگی** و وحدت هستند. هم تنها چهره دارند و هم در **پیوند** باهم عملکرد دارند. آنها هرگز در موقعیت رقابت و یا دشمنی با یکدیگر قرار نمی گیرند. اگر چه آنها دارای خصوصیات متضاد با هم باشند به روش پاداندیشی (دیالکتیک) هم آهنگی خود را حفظ میکنند. **بهرام** که خاصیت نرینگی و جنبشی دارد با **سیمرغ** (ماه) و **رام** که نماد آرامش و موسیقی هستند می آمیزد و عشق ورزی میکند و با هم **سه تایی** را می آفرینند که به همراه **بهمن** بُن زمان، گیتی و انسان بودند (به نام های خدایان در جدول 1 دقت کنید).

نمودار 1. رابطه پویا و گردش بین زنخدایان و انسان و اجتماع



اجماع خدایان در ژرفای تک تک انسان ها و اجتماع ، هم خودبودگی (= منیت) و هم آهنگ گزائی آنها را سامان می بخشید. همان طور که قبلا هم اشاره شد (تخم) زنخدایان به مانند هستی های دیگر، سرچشمه سه عرصه فیزیکی و زیستی و معنوی تک تک انسان ها هم می باشد.

نمودار 1. رابطه پویای بین زنخدایان، مردم و اجتماع آنها را نشان میدهد.

باید توجه داشت که بهمن که در راس این نمودار قرار گرفته است پیدای مجهول (manifest-unmanifest) است. بهمن در مسیر آفرینش انسان است که به تدریج خود را آشکار (manifest) میکند. اولین مرحله آشکاری بهمن در چهره های سه گانه سیمرخ-رام-بهرام صورت می گیرد. آشکار شدن بهمن به اصطلاح قدیم به «میان» یا در «کمر» قرار گرفتن بهمن بوده است. تشبیه بهمن به "جگر" که در وسط (شکم) بدن انسان است و یا رگ ارجاع به خاصیت پیوند دهندگی این خدا بوده است. عامل پیوند هیچگاه ملموس نیست؛ به مثابه هر میدان دیگری از جمله میدان الکترو مغناطیس که تنها با اثرش شناخته میشود. تله انبار برف پس از سقوط از قله کوه با بهم آمیختگی، افزایش تدریجی حجم بهمن میشود. به هر صورت بدون بهمن هم آهنگی و پیوستگی صورت نمی پذیرد. بدون هم آهنگی و وحدت نو آفرینی غیر قابل حصول است.

در فرهنگ ایران باستان جمشید به عنوان اولین انسان نمادین و الگو به حساب می آید. اگر چه تمام انسان ها و دیگر جانداران هم از گوهر زنخدایان بر خوردارند ولی انسان هائی با پیش آهنگی جمشید بر اصالت ژرفای خود که لبریز از گوهر زنخدائی است بیشترین هوشیاری و خودآگاهی ها و بالاخره خرد خدائی را دارند.

می توان از انسان هائی با چهره های بیشتر خدائی از جمله فریدون، ایرج، زال و رستم و غیره هم نام برد.

جمشید که به معنای فرزند رام (شید=چیت به معنای نای، و رام نام نی نواز بر خود دارد) است لبریز از خدایان هم آهنگ است. خدای آرمیتی (Aramaiti خدای زمین) این همانی با تن (یا زهدان تخم های خدایان) جمشید دارد. گوشورون یا جانان نام سیمرخ است که پاره جان جمشید، و رام یا بو، روان او را شکل می دهند. رام که ضمنا خدای جستجوی هم هست با موسیقی و آهنگ باعث کند و کاوش جمشید می شود که به هم آهنگی اندیشه سازنده او می انجامد. آینه یا ماه یا دین، بینش جمشید و بهمن یا مینوی خرد (فروهر) پیوند دهنده (یا میان و کمر) اجزاء هستی جمشید هستند. آرمیتی نماد زمینی و بقیه خدایان مظهر آسمانند که در جمع خصلت زمینی و آسمانی در جمشید به طور اخص و در انسان به طور اعم مشاهده می شود.

فروهر انسان نامیرنده است و بعد از مرگ به خدایان سیمرخ و بهمنی می پیوندد. گو این که این پنج میدان، پاره هائی در امتداد یک خط مستقیم، حلقه های پراکنده زنجیره هستی توصیف می شوند ولی آنها در پیوند با هم در روند تکاملی از پائین به طرف بالا (به سوی اصل هستی) حرکت می یابند. در شکل 4 نسخه ساده این روند تکاملی مشاهده می شود (ضمنا به توضیحات مربوط به این شکل توجه کنید). خصلت زمینی و آسمانی جمشید به عنوان هستی مستقل و افشرد واحد خدائی در خدمت به مردم (مر تخمه= تخم نوشونده) متجلی و نمایان می شود. روایت است که جمشید با ساختن جامه کرباس که نماد یک پارچگی و هم آهنگی (در شاهنامه) بوده است مردم را تشویق به وحدت می کرده است. همین کرباس بعدا بوسیله آئین های دیگر تکه تکه می شود (نشانه انشعاب بینش ها و تفرقه بین ادیان).

مردم نماد تکثرتند که اجماع آن ها در تحقق شکل گیری حکومت به وحدت می انجامد. روش حکومت در فرهنگ قدیم ایران "نائیدن یا نئیدن" بوده است که الهامی از خصلت موسیقائی و هم آهنگی خدایان

خودشان بوده است. همان طور که از نمودار هم استنباط می شود وحدت در تكثر و تكثر در وحدت (یک به بسیار و بسیار به یک تبدیل شدن) است که تسلسل بی وقفه آن می تواند در سیر زمان پیچیده تر و تکامل یافته تر بشود. انسان نهایتا در بهمن که پیدای مجهول است به یگانگی و یا نادوگانگی محو می شود. (در این رابطه ما در دنباله به مقوله حکومت و سیاست و دین می پردازیم.)



تصویر 3 سیمرغ باقیمانده از دوران ساسانیان

تکامل بر پایه رابطه گردش بین انسان و خدایان

تکامل (کمال) در فرهنگ ایران باستان یک روند بی وقفه و بی نهایت است. تکامل رسیدن به یک نقطه خاصی که نهائی و ثابت باشد نیست. کمال (تکامل) در فرهنگ ایران از حد گذشتن بوده است. البته که فراحدی یک پروسه بی نهایت است. ویژگی دیگر پروسه تکامل در فرهنگ ایران تکامل توام هستی ها با خدایان است. خدایان هم چهره خود را در پروسه تکامل پررنگ تر و غنی تر می سازند. خدا به انسان می گوید:

«دوست داشتنی بودم، تو مرا دوست داشتنی تر کردی،

زیبا بودم، تو مرا زیباتر کردی، دلپسند بودم، تو مرا دلپسند تر کردی،

بلند پایگاه بودم، تو مرا بلند پایگاه تر کردی» - (رستاخیز سیمرغ- منوچهر جمالی).

همین پسوند صفتی... "تر" است که انسان و خدایان در پیوند با هم بی وقفه به یک گردش و رقص تکاملی ادامه می دهند. بنابراین و به ناچار تکامل روندی خواهد بود بی وقفه که با عبور از مراحل، با شامل کردن مرحله پیشین در سیر به مرحله عالی تری بالنده تر و بالنده تر می شود. سیمرغ و انسان از آغاز تا نهایت بی نهایت در هم آهنگی با هم به رقص تکاملی مشغولند. سیمرغ به عنوان خدای نمادین ایران در انسان است که نهایتا خدا می شود.

با وجود این که سیمرغ واحد بی نهایت چهره دار (ولی بی صورت و بی نام یا «انامک») است شش چهره نمادین سیمرغی که در روند تکامل هر چه بیشتر و بیشتر تحقق حقیقی تری می یابد تا به سرچشمه خود به پیوندد عبارتند از:

ا- خوشزیستی = خرداد (که آب نماد آن است). خوشزیستی باید مستمر و جاویدان باشد نه زود گذر.

ب- **دیرزیستی و رستاخیز** = آمداد یا زندگی ابدی (که درخت نماد آن است). دیرزیستی به همراه خوشزیستی وجود دارد. دیرزیستی به معنای طولی بودن عمر نیست بلکه به معنای رستاخیز بی نهایت زندگانی است. در هر مرگی زندگانی تازه ای هست.

ت- **جنبش** = (که باد نماد آن است) یا مار آسمانی. تخم خدایان بوسیله باد به کرانه های بی کران گسترش می یابد. باد ضمنا با نوا و نی و نای و موسیقی این همانی داشته است.

ث- **مهر** = (که تیر نماد آن است) یا سگ آسمانی. مهر به همراه جفت خود جنبش به سراسر گیتی پراکنده می شود. مهر بیشتر به معنای پیوند و هم پالگی مورد تاکید بوده است.

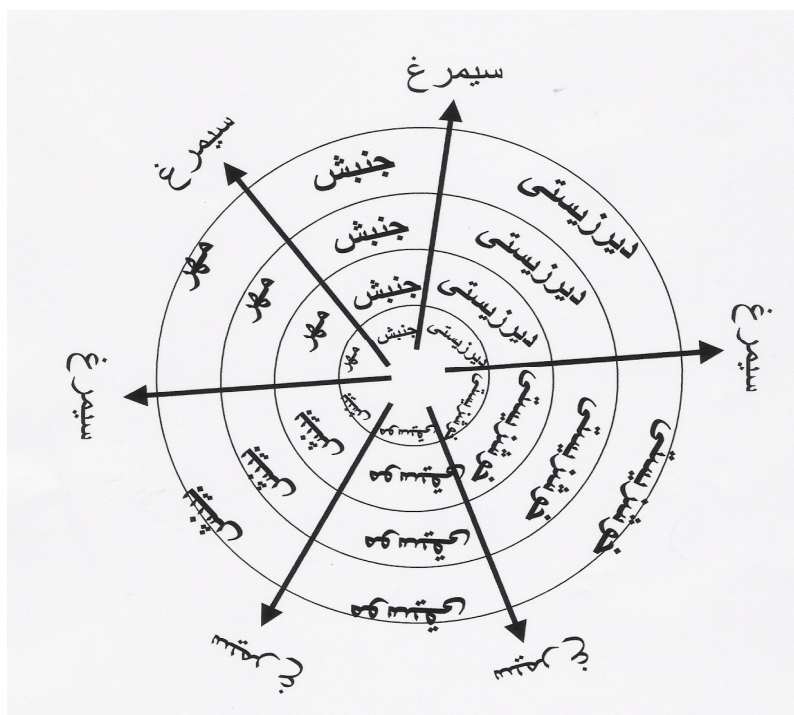
ج- **موسیقی** = (گئوکرنا- هوم). نماد هم آهنگی و تعادل و آشتی و یگانگی بوده است.

ح- **بینش** = (که ماهی با خصلت مادینگی نماد آن است). به همراه جفت موسیقی ظاهر می شود. اصل مادینگی بینش، تلقی از مفهوم قابلیت زایندهگی و رشد آن بوده است.

سیمرغ چهره های خود را با **فروتنی** و **پرهیز** از هر **گونه تبعیض** و با **ایثار** در جهان می گستراند. این ها **امشاسپندان** (امشا= نامیرنده، سپندان= گستردن) سیمرغند که بدون **سلسه مراتب** و به **عنوان حقایق مطلق سیمرغی** (ولی حقایق نسبی در انسان) بشمار می آیند.

تمام این چهره ها را به **عنوان قابلیت های** تکاملی می توان در انسان نیز یافت ولی باید اذعان کرد که درجه کشف و تحول و تکامل این **قابلیت ها** توسط انسان های مختلف یکسان نیست. انسان به اندازه درجه کشف چهره های **سیمرغی** درون خود (**خرد خود**)، **سیمرغ** خود را می سازد. پس **سیمرغ** هر انسانی به سطح تکاملی او وابسته می شود.

نه فقط انسان بلکه خدایان هم در روند تکاملی به همراه تمامی های موجود از پائین به بالا و از بالا به طرف پائین گشایش می یابند. و بالاخره (مفهوم) خدایان در انسان است که در مسیر روند بی نهایت تکاملی تظاهر میکنند. چهره های **سیمرغی** یا صحیح تر که بگوئیم کشف این چهره ها را هم می توان به طور ساده ای به مانند شکل 5 که گویای خصلت تسلسل سلسله مراتبی آن ها (هولارکی) می باشد ترسیم کرد..



شکل 5. کشف مراتب ای چهره های ششگانه سیمرغ در انسان

چهره‌ها در محور افقی در ارتباط با هم قرار دارند و در محور عمودی ما از عمق در هر چهره (یا درجه کشف آن‌ها) برخورداریم گو اینکه باور دانشمندان بر این است که روند پیشرفت مراحل اساساً نه منقطع و پراکنده بلکه به شکل مارپیچی و پیوسته و تداخلی صورت می‌گیرد. جویبارهای فرهنگی و جهان بینی‌های انسان از سطح به عمق و یا از ته به سطح گردش میکند.

منوچهر جمالی در کتاب "رستاخیز سیمرغ" در مورد تکامل و یا جوان شدن بدرستی چنین خاطر نشان میکند:

روند جوان شدن و نوسازی در جهان‌نگری زرخدانی، با مفهوم «گشتن و گردیدن»، پیوند داشت، ولی گشتن و گردیدن، چرخیدن نبود، یا به عبارت دیگر، ایجاد دایره بسته نمیکرد. «گشتن»، در جهان بینی زرخدانی ایران، یک «جنبش مارپیچی» بسوی بالا بود، مانند فتری که در حال پیچیدن به گرد محوری، در هر گشتی، بالا میرود. گشتن، در خود، پیشرفت دارد. هیچ گشتی، تکرار جنبش گذشته نیست. (صفحه 66).

هر کدام از این چهره‌ها برای مثال می‌توانند در سطح فردی، خانواده، قوم، اجتماع، ملت و کشور و جهان و غیره گسترش و گشایش و ژرفا بیابند. در نهایت چهره‌ها با پیوستن و یکی شدن با اصل در ژرفای خود که سیمرغ باشد به دوگانگی و فاصله بین خود و سیمرغ پایان داده و در معبود محو می‌شوند. به عبارتی عشق و عاشق و معشوق یکی می‌شوند. ولی نه بهتر می‌شود بیان کرد: عشق و عاشق و معشوق در هم غیب و هیچ می‌شوند (به بحث در باره دین ایرانیان نگاه کنید). یک برخورد فراگیر و تلفیقی حاصل از کاربرد مفهوم هولارکی قادر خواهد بود سیلاب مراحل را به دریای بی کران سیمرغ هدایت کند.



تصویر 4 کتیبه‌ای با تصویر سیمرغ (simurv)
(قرن هفتم- هشتم، موزه انگلستان)

روش شناسی (کردار) فرهنگ زرخدانی در زندگی تکامل یابنده

آ- جشن، سرور، موسیقی، رقص و آهنگ: همه این موضوعات نشان از آهنگ و ریتم و هم آهنگی، و به زبان ساده تر دم از اتفاق و وحدت می زنند. زرخدایان خود محصول مناسبات موسیقائی و ارکسترائی و هم آفریننده و زایاننده مناسبات هم آهنگ بوده اند. واژه جشن همان یس نا= نی نوازی است. نی نوازی این همانی با رفتار موزون و متعادل دارد.

با نظری به نام های خود خدایان می توان به این حقیقت پی برد:

پهمن= وهومن(خدای خنده)، بزمونه

سیمرغ= سئنا(سه نای)، نای به

رام= نی نواز، اوز یا خوز(نی)= اصل شعر و موسیقی و رقص

در ایران قدیم، ایرانیان با الهام از خدایان خود در سرتاسر سال جشن های زیادی بر پا می کردند به طوری که جشنگاه و نیایشگاه در یکجا جمع بوده است. ایرانیان با جشن بود که به هم آهنگی فردی و جمعی در عرصه های رفتاری و اندیشه ای اصرار می ورزیدند. خود نی(که این همانی با سیمرغ داشته است) که نماد آهنگ و جشن و سرور می باشد نماد اندازه و تعادل نیز هست. بندهای نی معیار اندازه بوده است. شیره درون نی باز مظهر چسبانندگی و پیوند بوده است. تعادل و هم آهنگی که نتیجتاً به وحدت و یکپارچگی پراکنده ها و تفکیک شده ها می انجامد بدون شک شرط لازم برای پیشرفت و تکامل است. حقیقتی که در هر سه قلمرو هستی با اسلوب علم مدرن تکامل قابل اثبات می باشد. در این جا هم باید توجه داشت که رعایت توازون و اندازه باز می تواند درجه و عمق داشته و ضمناً عدول از آن چه بسا موجب انحراف، گسستگی و تخریب و نابودی می شود(داستان رستم و سهراب [6]). جشن و خوش باشی می تواند در جنبه فردی محض آن، یا در جنبه جمعی آن به مانند جشن های خانوادگی، قومی و قبیله ای، ملی و کشوری و بالاخره عمومی و جهانی انجام گیرد. شکل 5 منجمله سلسله مراتب جشن را هم خاطر نشان میکند.

برای نمونه بطور اختصار به تعدادی از جشن های ایرانی اشاره می کنیم.

جشن های تلاقی ماه و روز= یا جشن های دوازده گانه:

هر ماه دارای سی روز بوده است. جشن هر ماه در روزی بود که نامش با نام ماه یکی بود. از جمله مهر روز(روز شانزدهم هر ماه) از ماه مهر، خرداد روز(روز پانزدهم هر ماه) از ماه خرداد و غیره:

جشن های ماهانه

فروردینگان.....نوزدهم فروردین

اردیبهشتگان.....سوم اردیبهشت

خردادگان.....ششم خرداد

تیرگان.....سیزدهم تیر

امردگان.....هفتم امرداد

شهریورگان.....چهارم شهریور

مهرگان.....شانزدهم مهر

آبانگان.....دهم آبان
 آذرگان.....نهم آذر
 دیگان.....بیست و سوم دی
 بهمنگان.....دوم بهمن
 اسفندگان.....پنج اسفند

جشن های ماهانه بعداً در آئین زرتشت بطور منظم برگزار میشوند ولی با اصلاحاتی منطبق با ویژگی ها و مفهومات خاص این آئین.
 زمانی در فرهنگ باستان هر ماه به شش گاهنبار پنج روزه تقسیم می شده است. اسامی شش خدای معروف در هر گاهنبار تکرار می گردیده است.
 اسامی سی روز در هر ماه و نام ماه ها که هم اکنون نیز مورد استفاده قرار دارند در جدول 3 و 4 نشان داده شده اند.

جدول 3 - ماه روزها گاهنبار ماهانه (تقویم) ایران

1- سپنتامینو	2- و هومینو (بهمن)	3- اردیبهشت	4- شهریور	5- اسپندارمذ
6- خرداد	7- امرداد	8- ریم	9- آذر	10- آبان (آناهیتا)
11- خور	12- ماه	13- تیر	14- گش	15- دی بمهر
16- مهر (میترا)	17- سروش	18- رشن	19- فروردین	20- بهرام
21- رام	22- باد	23- دی بدین	24- دین (دائنا)	25- آرد
26- آشتاد	27- آسمان	28- زامیاد	29- مار سپند	30- انگرامینو

جدول 4 - نامبری ماه های سال

اول - فروردین (سیمرغ)	دوم - اردیبهشت (بهمن)	سوم - خرداد (خوش زیستن)	چهارم - تیر	پنجم - امرداد (طولانی زیستن)
ششم - شهریور	هفتم - مهر	هشتم - آبان (آناهیتا)	نهم - آذر	دهم - دی (سیمرغ)
یازدهم - بهمن	دوازدهم - اسفند (بهرام)			

جشن های گاهنبارهای سالانه = هر سال دارای شش گاهنبار بوده است که هر گاهنبار نماد یک قلمروی آفرینش است. این شش گاهنبار عبارت بودند از گاهنبار باد، آب، زمین، گیاه، حیوان و انسان (جدول 2). تعداد روز های گاهنبارها متفاوت بوده است. 5 روز آخر هر گاهنبار را جشن می گرفتند. چون در این پنج روز پس از پیدایش هر دامنه هستی آتش (اخگر) نهفته ای ایجاد می شده است؛ به این دلیل به این جشن ها رستاخیز آتش هم می گفتند. آتشی که در شور جشن و پایکوبی پیکر می یابد انرژی و محرکی برای آفرینش مرحله بعدی بوده است. پس هر کدام از این جشن های گاهنباری یک تخم بودند.
 پس از پیدایش انسان سیر گردش با پیدایش مجدد باد (سیمرغ) از تخم آن تداوم می یابد. تکرار سالانه دامنه

های آفرینشی از تخم های خود روند تکامل را تداوم می بخشد. جشن یلدا= بلند ترین شب در زمستان= شب قبل روز اول دی= روز تولد ایزد مهر(سیمرغ). این شب را شب چهله هم می گویند، زیرا که درست چهل روز بعد جشن سده آغاز می شود. جشن سده= سه داه= سه زنخدا= از روز دهم بهمن(چهل روز بعد از یلدا یا شب چهله) شروع می شده است و 50 روز(یا صد شب وروز) ادامه داشته است. سر رسید این جشن مصادف با نوروز می شده است. روایت است که ریپتاوین(دختر پانزده ساله= سیمرغ) به عمق زمین فرو می رود و با آهنگ زمین را آبستن سبزی و شکوفائی میکند. به عبارتی زمین را آماده بهار ونوروز میکند. پس از این زمان است که مجدداً سیمرغ از زیر زمین بیرون می آید و بر فراز درخت همه خوشه جلوس میکند؛ تولد دوباره می یابد.

نوروز= جشن جمشید سرآمد یا وحدت تمام جشن های گاهنبارهای سال بوده است. جمشید نه به عنوان شاهی که الطاف شاهانه خود را نثار رعایای عاجز و درمانده اجتماع کند بلکه جمشید به عنوان نماد کسی که به همراه مردم بر روی زمین بهشت را می سازد جشن را مرسوم می دارد. جمشید با برگزاری این جشن هم آفرینش انسان و هم معراج گونگی گوهر انسان را خاطر نشان میکند. جمشید(نماد انسان) با قابلیت گوهرین و سیمرغ گونه پیشنهاد پیامبری از اهورامزدا را رد میکند^[7]. جشن سیزده بدر= علامت پشت کردن به وضع موجود و خواستار شرایطی نو و بدیع بوده است. ضمناً روز سیزده روز خدای تیر بوده است. سیمرغ تخم های خود را بوسیله خدایان تیر و باد در جهان می افشاند. پیام سیمرغ برابر با افشاندن هستی خود سیمرغ است.

ب: کار و عمل : در فرهنگ باستان کار و عمل در سه واژه "هرگ= حرکت"، "کار"، و "ورزشن= ورزیدن= شخم زدن" بیان می گردیده است. در عین حال "ورز" معنای معجزه و نیروی معجزه آسا نیز داشته است. کار و عمل کردن یا حرکت هدفمند جسم تن تحت فرمان و لوای خرد در نهایت برای ایجاد تغییر و تحول در گیتی(به صورت معجزه آسا) و آزمایش خود خرد تعبیر می شده است. خدایان ایران نه فقط در عرصه باطنی بلکه در زوایای جسم تن انسان هم تخم خود را می کاشته اند. دست و موهای سر انسان این همانی با سیمرغ داشته است در حالی که سر وگردن با بهرام، و پوست و جگر و رگ های انسان با بهمن این همانی داشته اند. تجربه عینی و ذهنی توامان یا کل هستی جسمانی و ذهنی انسان است که باید از راه کار، آزمایش و تجربه در گیتی به ساختن بهشت روی زمین مشغول بشود. «در مینو خرد می آید که خرد از انگشت کوچک انسان وارد می شود و مانند پا در کفش در سراسر وجود انسان جای می گیرد.» وابستگی و پیوستگی عین و ذهن در خرد به خوبی توصیف شده است.

با کمی دقت می توان دریافت که اصول جهان بینی ایرانیان باستان از زمان، گیتی و کاینات بر پایه یک استنباط فرهنگی(درونی) از کار باغبانی و زراعی روزانه شکل گرفته است. زمان به درخت و روزها به شاخه های آن، روئیدن تخم به پیدایش و آفرینش و سبزی و شکوفائی گیاهان به جوان شدن و تحول یافتن(خُرداد و امرداد) که همانا پروسه تکامل باشد تعبیر می شده است. و پیشوند گیاه که "گی" باشد با جان(در گردی) این همانی داشته است. پی آمد پیدایش جان، بینش و خرد است که تجلی و تحول می یابد. «پیدایش تخم جدید به همراه آمیزه های تخم پیشین گسترده و پهن و فراخ وگشوده میشود.»

روند تکامل تخم یک خصلت تسلسلی بی نهایت به خود می گیرد. خود آفرینی، خود پویشی و خود باروری تخم، خصلت هر دوی خدایان و انسان می شود. از این جاست که فلسفه تخم بودن خدایان و انسان بنیان

گذاشته می شود.

"خشته" که هم شهر است و هم حکومت رانی، از واژه خشت که نماد ساختن است مشتق شده است. روایت است که جمشید برای ساختن بهشت (شهر بهشتی) بر روی زمین، خود با دست و پای به ساختن خشت می پرداخته است. ضمناً معنای دیگر خشت (طبق برهان قاطع) عبارت از مایعی است که خاصیت چسبانندگی و پیوند داشته است.

نصیحت **سیمرغ** به زال که «یکی آزمایش کن از روزگار»، حاوی این حقیقت است که تجربه و آزمایش در روند تکامل عین و ذهن که همان خرد باشد از اهمیت مرکزی برخوردار بوده است.

در درون انسان ها صندوق هائی پر از گنج دانائی ها و معلومات به ارمغان نگذاشته اند تا در زمان لازم با تشخص و غرور از آنها بهره مند شود. بلکه تخم خدایان در انسان ها به مانند قابلیت هائی بودند تا در تجربیات و آزمایش های زندگی پرورده شده، با شکوفائی میوه و بار بدهند.

تخم جنبش هم که نماد **بهرام** (انگرامینو) است قابلیت جنبش و فعالیت را در انسان حکایت میکند.

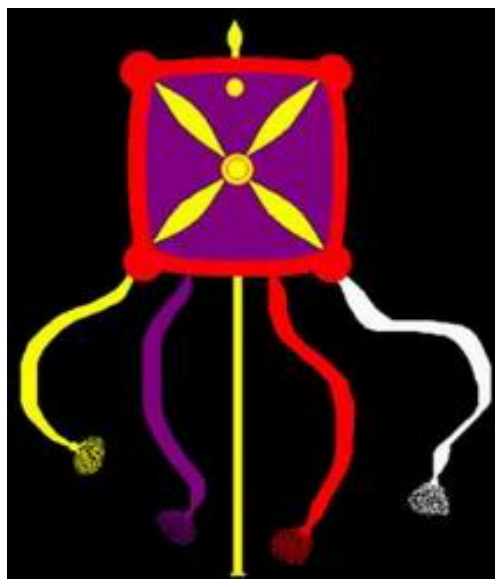
نیت به تجربه و آزمایش، تجربه و آزمایش و نتیجه گیری، سه مرحله از پروسه ایست که هم برای قضاوت صحت و سقم حرکت و عمل لازم است، و هم اصولاً برای پیشرفت روند تکاملی و **سیمرغی** شدن راهی جزء آن وجود ندارد. آیات، شریعت و حتی فرمول های علمی زمانی مفید و کارساز هستند که صحت آنها در کوره ملتهب تجربه و آزمایش ثابت شود.

اما فرهنگ **سیمرغی** در مورد مقوله مهم و حیاتی حکومت و اداره اجتماع چگونه می اندیشید؟

پ - حکومت و سیاست: در فرهنگ قدیم ایران به حکومت "سامان" و خشته (یا خشترات = خشت سازی) می گفتند. حکومت سامان دهنده از بینش و خرد خود انسان ها پیدایش یافته و مسئولیت حفاظت از انسان ها را در هر سه قلمرو هستی به عهده داشته است. حکومتی که از اجماع و یا وحدیبتی آحاد مردم به وجود نیامده و یا مسئولیت هم آهنگی و سازماندهی و سامان بخشی تمام مردم را به عهده نگیرد از مشروعیت برخوردار نبوده است. بینش و خرد انسان که از جان انسان تکامل می یابد فارغ از هر گونه محدودیت، قابلیت بالندگی به فراز آسمان ها را دارد. تمام جان ها و تمام بینش ها گوهری خدائی و ازلی داشتند. حکومت محصول چنین بینشی بود که الزاماً «ساماندهی زندگانی همه مردمان و همه طبیعت با همه است. این روند را "جهان آرانی" یا "آرایش گیتی" نیز می نامیده اند.» (مساله «جدانی حکومت از دین» - منوچهر جمالی) شرکت بی چون و چرای کثرت مردم در حکومت، با رقص و هارمونی حکومت گرائی وحدت و یکپارچگی آنها را به همراه داشت. کثرت گرائی و وحدت یابی در ورای تفاوت های قومی و ملیتی، اندیشه و دین، حزب و سازمان و گروه و هر نوع تفاوت های دیگر انجام می گرفته است. وحدت یابی جان ها و بینش ها برای پیشرفت و تکامل بیش از پیش همان جان ها و بینش های مردم بود. مردم در نهایت با "تاسیس" قانون و نظم (که داد می گفتند)، انتخاب کنندگی و عزل کنندگی بود که قادر به خود زائی، آفرینندگی و پرواز جمشید گونه می شدند. حکومت با **پیمان و باز پیمانی** که با مردم عقد می کرد مسئول برقراری بی چون و چرای **داد و مهر** در جامعه بود.

درفش کاویانی (کیانی) که بر ضد حکومت خشم و آزار ضحاک (آزداهاک) برافراشته شد خواستار برقراری اصل خرد **بهمنی** انسان که همانا خرد کارساز و آفریننده بود می گردید. درفش کاویانی (تصویر 5) از تصویر ماه به همراه چهار برگ در اطراف آن و خورشید بر فراز آن ترکیب یافته بود. ماه که همان **سیمرغ** باشد اولین تخم خرد **بهمنی** یا جمع همه چشم ها (ماه چشم گیتی بود) بوده است که خورشید را می

زاید. هم ماه و هم خورشید که این همانی با سیمرغ دارند طبیعت انسان را تشکیل می دهند. درفش کاویانی علامت تحقق گوهر زنخدائی انسان بود. خصلت جهان آرائی سیاست و حکومت برآیند جهان بینی قداست جان و اصالت خرد بهمنی فرهنگ ایران بود که ضمنا از ملی گرایی تنگ نظرانه هم جلوگیری می کرد.



تصویر 5 درفش کاویانی

فریدون نماد داد بهمنی (ارتا) و ایرج (پسر کوچک فریدون) نماد مهر سیمرغی بودند. در سیاست کلی داد و مهر بود که به رتق و فتق مسایل می پرداخت گو این که در شرایطی هم ایجاد "تراژدی" می کرد.⁵ البته نباید فراموش کرد که در حکومت و سیاست هم پدیده "هولارکی" تکاملی مشاهده می شود. به طور ساده میتوان از سلسله مراتب در سیاست از تسلسل شهر آرائی، کشور آرائی و جهان آرائی یاد کرد. سطح فرادست لزوما پس از شکل گیری سطح فرودست قابل تحقق است. سطح فرودست امکان شکل گیری سطح فرادست را فراهم میکند.

کوروش کبیر بنیان گزار سلسله حکومت هخامنشیان با الهام از باورهای فرهنگ زنخدائی در رده کم نظیرترین فرماندگان جهان بشمار می آید که با پیروی از اصل تکثرگرایی عزم به جهان آرائی کرد. نماد جهان آرائی کوروش منشور حقوق بشر اوست که پس از فتح بدون خونریزی بابل اعلام گردید. تحت مفاد این منشور حکومت مستبد و غیر انسانی آشور نصیرپال پادشاه آشور سقوط کرد و آزادی تمام زندانیان از جمله قوم یهود تحقق یافت.



تصویر 6 منشور حقوق بشر کوروش بر روی استوانه گلی (موزه انگلستان)

منشور آزادی کوروش بر روی استوانه گلی (تصویر 6) تدوین شد که متن فارسی آن در زیر می آید:

« منم کورش، شاه جهان، شاه بزرگ، شاه دادگر، شاه بابل، شاه سومر و آکد، شاه چهارگوشه جهان. پسر کمبوجیه، شاه بزرگ... نوه کورش، شاه بزرگ... نییره چیش پیش، شاه بزرگ... آن گاه که بدون جنگ و پیکار وارد بابل شدم، همه مردم گام های مرا با شادمانی پذیرفتند. در بارگاه پادشاهان بابل بر تخت شهریاری نشستم. مردوک خدای بزرگ دل های پاک مردم بابل را متوجه من کرد... زیرا من او را ارجمند و گرامی داشتم. ارتش بزرگ من به صلح و آرامی وارد بابل شد. نگذاشتم رنج و آزاری به مردم این شهر و این سرزمین وارد آید. وضع داخلی بابل و جایگاه های مقدسش قلب مرا تکان داد... من برای صلح کوشیدم. من برده داری را برانداختم، به بدبختی آنان پایان بخشیدم. فرمان دادم که همه مردم در پرستش خدای خود آزاد باشند و آنان را نیازارند. فرمان دادم که هیچکس اهالی شهر را از هستی ساقط نکند. مردوک خدای بزرگ از کردار من خشنود شد... او برکت و مهربانی اش را ارزانی داشت. ما همگی شادمانه و در صلح و آشتی مقام بلندش را ستودیم... من همه شهرهائی را که ویران شده بود از نوساختم. فرمان دادم تمام نیایشگاه هائی که بسته شده بودند را بکشایند. همه خدایان این نیایشگاه ها را به جاهای خود باز گرداندم. همه مردمانی که پراکنده و آواره شده بودند را به جایگاه های خود برگرداندم و خانه های ویران آن ها را آباد کردم. همه مردم را به همبستگی فراخواندم. همچنین پیکره خدایان سومر و آکد را که نبونید بدون واهمه از خدای بزرگ به بابل آورده بود، به خشنودی مردوک خدای بزرگ و به شادی و خرمی به نیایشگاههای خودشان باز گرداندم. بشود که دل ها شاد گردد. بشود خدایانی که آنان را به جایگاه های مقدی نخستین شان باز گرداندم، هر روز در پیشگاه خدای بزرگ برایم زندگانی بلند خواستار باشند. بشود که سخنان پر برکت و نیکخواهانه برایم بیابند. بشود که آنان به خدای من مردوک بگویند: "به کورش شاه، پادشاهی که ترا گرامی میدارد و پسرش کمبوجیه، جایگاهی در سرای سپند ارزانی دار" من برای همه مردم جامعه ای آوام فراهم ساختم و صلح و آرامش را به تمامی مردم اعطا کردم.»

در سطور بعدی به تعبیر فرهنگ باستان از دین می پردازیم.

ت- دین: از بین پنج تخم خدایان در انسان بعد از تخم روان(رام یا بو) تخم آینه یا دین قرار دارد. اجازه بدهید در ابتداء بیان های معادل یا مترادف با واژه دین را بررسی کنیم.

دین= خرد= داننا= دی= دیدن= چشم= ماه= دیه= دیو= شب افروز= ارتافرورد= همپرسی و دیالوگ. با کمی دقت می توان دریافت تمام این واژه ها ویژگی ها و یا اسامی زخدایان(بهمن و سیمرغ) و خصوصا اسامی سیمرغ هستند. می توان نتیجه گرفت که دین معادل با ارتافرورد و یا اصولا خود سیمرغ است؛ سیمرغی که نماد یکتائی و هم آهنگی و ریتم و موسیقی است. دین دیدن روی زیبای خدا در خود تعریف می شود. با خدا به هم پرسی نشستن است. هم پرسی(یا دیالوگ) تنها صحبت کردن و احوال پرسی

خشک و خالی نیست. هم پرسی در آمیختن و هم آهنگی با خداست. خدا را در خود یافتن که یافتن حسن خود است می تواند در اندیشیدن، در بینش، در شادی، در رقص، در بازی و در هنرها تحقق یابد. واژه «دائنا» دارای معانی نای اندیشنده، تازه و نو شونده، ابداع کننده، نالان و بخشنده و مداوا کننده است. انسان ایرانی با **انگیختن** از خدای **بهرام** با ابزار در دست از راه تجربه، آزمایش و جستجو، پرسش و تعجب در راه پیوستن به **بُن** خود و **بُن** گیتی گام برمیدارد. در **سیمرغ** خود و **سیمرغ** کاینات محو شدن و یا **دین** (**سیمرغ** و **بهمن**) را با تمام وجود تجربه کردن (که همانا وجد، دیوانگی و مستی یا ecstasy باشد) است. این تجربه فردی که در عمق و پهنا و بلندی، یا سه بعد **سیمرغی** محو شدن است در عرفان ایرانی با تمرین های سماع، مکاشفه و مراقبه تحقق می یابد.

مولوی چه زیبا و نغز این تجربه یگانگی را بیان میکند:

نه ترسانه یهودم من نه گیرم نه مسلمانم
نه شرقیم نه غربیم نه بریم نه بهریم
دوئی از خود بدر کردم یکی دیدم دو عالم را
یکی جویم یکی دانم یکی بینم یکی خوانم

و یا در شعر دیگری مولوی می گوید:

گم شدن در گم شدن دین منست نیستی در هست آئین منست
من چرا گرد جهان گردم، چو دوست در میان جان شیرین منست

تجربه حال یگانگی (یا نادوگانه = nondual) همانا وحدت ضمیر دوگانه زمینی و آسمانی (آرمیتی + گوشورون + رام + ماه + بهمین) یا ناهم آهنگی درون خود انسان است. چنین دینی که نقطه بی نهایت معراج هم آهنگی در همه عرصه هاست مراحل تکاملی خود را از تجربه زندگانی این جهان خاکی شروع میکند. **دین** کشف بینشی چهره های **سیمرغ** است که به مانند تخم های دیگر برای روئیدن ناگزیر از گذار مراحل تکاملی است. به بیان دیگری، شامل کردن تمام سطوح ترسائی، یهودی، اسلامی و گبری یا شرقی، غربی، بری و بهری بدون حذف کردن عنصری ولی باز به فراسوی آنها (روند تبدیل بسیار به یک) اوج گرفتن، بدون محبوس و محدود شدن در هیچ یک از آن هاست. بنابراین زندگی فردی و اجتماعی همچنان توأم با تعادل و توازن و هم آهنگی زمین و آسمان با **دین** یا بینش ایرانیان نه فقط در تضاد نبود بلکه همانا خود **دین** و بینش آنها بود.

اما مقوله روحانیت یا معنویت (Spirituality) که معمولاً در چارچوب **دین** مطرح می شود در فرهنگ ایرانیان باستان به چه نحوی تعبیر و تجربه می شده است؟ در فرهنگ زرخدائی ظاهراً روحانی وجود داشته است. آن ها را **ردان** یا **کاتوزیان** می نامیدند. آن ها در فراز کوه منزل داشته و در آنجا به پرستاری مردم و کودکان یتیم یا فرزندان **سیمرغ** (از جمله زال پسر سام [8]) می پرداخته اند. مهربانی، مواظبت و پرستاری بی دریغ از ویژگی های نقش پارسامنشانه آن ها بوده است. شاید بتوان بخش روحانیت فرهنگ را که فرا شخصی است به بعد ارتفاع **سیمرغ** تعبیر کرد که در اعماق ژرف انسان تحقق می یابد.

سخن کوتاه، می توان **دین** و روحانیت (معنویت) را **فراز ترین سطح (نهایت بی نهایت)** از عرصه های **شعور و فرهنگ** به شمار آورد.

فروهر انسان که بعد از مرگ به زخدایان (ارتافرورد) می پیوندد به عنوان تخم استعدادی برای فعلیت بخشیدن و تحقق چهره های سیمرغی در انسان کاشته شده است. این استعداد که فرّ کیانی (جمشیدی) نیز می گویند در درون انسان در سیر تجربه زندگانی روئیدنی و سبز شدنی است نه به عاریت گرفتگی یا موروثی و یا انتقال یابنده. باز تاکید روی خود بنیانی و اصالت انسان است. فروهر انسان نامیرنده بوده و پس از مرگ با اجماع در خدایان پاینده می ماند. لازم به یادآوری است که باور ایرانیان از فرورد با درک متافیزیکی زرتشتیان بسیار متفاوت بوده است^[9].

ج- اخلاقیات و هنجارها- در خرد ایران باستان دروغ^[10] فارغ از این که مصلحتی باشد یا نباشد اصولاً مذموم شمرده می شده است. دروغ که عامل «آزردن جان و زندگی» به حساب می آمده است تنها مقوله گفتاری نبوده بلکه دروغ در اندیشدن و کردار هم ناپسند و آزاردهنده بوده است. آزردن جان آزردن روان و خرد (زیرا خرد چشم جان بوده است) را به دنبال داشته که انسان را از فطرت و تخم خدائی خود جدا می کرده است. با دروغ اصل قداست جان از ریشه مخدوش و برکنده می شده است. از آن جایی که جان ها در پیوستگی به هم امکان موجودیت داشته اند نه فقط با دروغ جان دیگری لطمه می خورده است همزمان جان خود دروغ گو هم آزرده می شده است. در مقابل راستی پیوند دهنده، تعادل و هم آهنگ کننده جان و زندگی مردم محسوب می شده است. چه در فرهنگ سیمرغی و چه در خرد زرتشتی هم آهنگی سه عرصه اندیشه، گفتار و کردار را نیک یا راستی می پنداشته اند. در حاشیه بد نیست اشاره کنیم که اندیشه که نماد شعور یا وجدان فردی (باطن فرد) است با گفتار به مانند ابزار فرهنگی (باطن اجتماع) و کردار به عنوان تظاهر بیرونی فرد (ظاهر فرد) سه عرصه یا تریلزوی هستی من، ما، آن را تداعی میکند که تعادل و هم آهنگی بین آن ها همانا راستی، صفتی حتمی برای اوج گیری و پرواز به سوی خدایان عشق و پیوستگی بوده است.

گریز و پرهیز از ترس و ترساندن در فرهنگ ایران تاکید شده است. ترس طبق نوشته های بهمن نامه با آزمایشی که "سه فرزانه" میکنند بدترین چیز (بدتر از درد و تنگی)^[11] به حساب می آمده است. ترس و ترساندن باعث پرهیز و غافل شدن از اندیشیدن بوده است. بهمن خدای اندیشیدن (اندیمان) و شک و تعجب (اکومن) در ژرفای انسان بر اثر ترس از تجلی و رویش باز میماند. رشد و تکامل نیافتن و یا پیکر نیافتن خدایان درونی، انسان را فاقد نیروی پرواز به سوی آن ها میکند.

از این جاست که در قدیم به عاملی که ترسناک و وحشتناک بوده است زشت نسبت میداده اند. در مقابل آنچه که نمی ترسند و باعث رشد و باروری و شکوفائی می شده است زیبا بوده است. جمشید و جمشید گونه زیبا و سریره بوده است.

ترساندن و ایجاد جو ترس و رعب افراطی ترور است. ترور که اغلب به نابودی جان خود و یا طرف مقابل می انجامد از پدیده های مذموم و غیر قابل پذیرش در فرهنگ ایران است. ما در صفحات قبل به کرّارت از چرخه تکامل و پی آیند های آن سخن رانیدیم. و اهداف نهایی انسان را در راه دسترسی به سیمرغ خود و کاینات، ارتقاء شعور و فرهنگ ذکر کردیم. از میان برداشتن عنصر جان به از بین بردن تمام پدیده های شعوری و فرهنگی می انجامد. نابودی جان که عامل ممانعت از پیشرفت و تکامل است به علاوه سدی برای عینیت یافتن خود خدایان ایران خواهد بود؛ زیرا که خدایان توام با تکامل انسان است که زیباتر و بلند پایگاه تر می شوند.

ضمناً می توان بحث ترور را به طریق دیگری هم مطرح کرد. آن چه که باعث اتلاف جان ها می شود

ترور است، حال این جان می خواهد از آن گیاه، حیوان و یا انسان باشد فرقی نمی کند. زیرا که جان ها در محور افقی تکامل در ارتباط با هم حرکت می کنند و ترور باعث ایجاد وقفه در این روند ارتباطی می گردد. و عامل ترور که تروریست است ممکن است فرد، گروه، قوم، ملت و یا حکومت باشد.

آن چه که در بالا رفت در ارتباط با بعد بیرونی یا رفتاری تروریست بود. ما در ضمن باید به بعد درونی و اعتقادی یک کنشگر ترور هم بنگریم. کس یا کسانی که مترصد کنش ترور هستند حاوی ایده ای تنگ نظرانه و تقلیل گرانه اند. او یا آنها با یک رویکرد دوگانه دست به تفکیک غیر قابل هم آهنگ و تلفیق پذیر، بین خوب و بد، روشنی و تاریکی، حقیقی و مجازی، ارزشی و غیر ارزشی، خودی و غیر خودی، با مائی و بر مائی می زنند. ضد ها را به اضداد ابدی و خدائی تبدیل می کنند، آن هم بر اساس معیارهای خودکامه که ممکن است فردی، گروهی، قومی و حکومتی باشد. چنین رویکرد ذهنی با خرد فرهنگ ایران که هم آن بر ایجاد هم آهنگی، تلفیق و آشتی اضداد به نحو پاداندیشی است تفاوت ماهوی دارد. حذف یک سمت ضد و جلوه دادن سمت دیگر به عنوان کل و تعیین کننده برابر با تخریب تمام دنیای زندگی است. بی شک بن مایه ایدئولوژیکی رفتار تروریست گرفتاریک ضعف یا کمبود شدید بیمارگونه ای میباشد.

پس گفتار

آنچه که در بالا آمد جمع بندی مختصری از فرهنگ ایران باستان بر پایه مطالعات آثار با ارزش استاد منوچهر جمالی بود. با فرض به این که در این مختصر جمع بندی به کار گرفته با صداقت لازم انجام گرفته باشد می توان اذعان کرد که فرهنگ ایران باستان قبل از آئین های میترائی و زرتشتی از قابلیت های تکاملی بسیار برجسته ای برخوردار بوده است. به طور ساده و فشرده می توان ویژگی های فرهنگ ایران باستان را در زیر خلاصه کرد:

1. پیدایش انسان از تخم خدایان، انسان را از گوهر خدائی برخوردار کرده است، که همانا برخورداری از قابلیت خود بنیاد در سرسبزی و شکوفائی یا پیشرفت و تکامل می باشد. پیشرفت انسان از حد گذشتن است که تا به فراز بلندی خدایان اوج می گیرد. در این فرهنگ رابطه خدا با انسان یک رابطه دوسویه و متقابل است؛ ویژگی بارزی که با جریان یک طرفه از خدا به انسان که در آئین های دیگر اشاعه میشود بسیار متفاوت است.
2. در فرهنگ ایران باستان خودبودگی، منیت یا فردیت انسان از یک طرف، و خاصیت تلفیق و هم آهنگی اجتماعی او از طرف دیگر شاهد سازگاری دو خصلت متضاد یکتا هستند که محور حرکت هستی ها در انسان به شمار می آیند. به عبارتی تسلسل اجماع تکرر در وحدت و انتشار وحدت در تکرر شالوده بینش زخدائی بوده است.
3. هستی ها در سه عرصه فیزیکی، زیستی و معنا در پیوند با هم سیر تکاملی طی میکنند.
4. انسان در تشخیص پیوندها و ایجاد هم آهنگی و هارمونی بین عرصه های هستی از خرد کاربرد (خرد پژوهشگر و عمل کننده) برخوردار است. خرد کاربرد ظرفیت انسان را در اتصال به خدایش حکایت میکند.

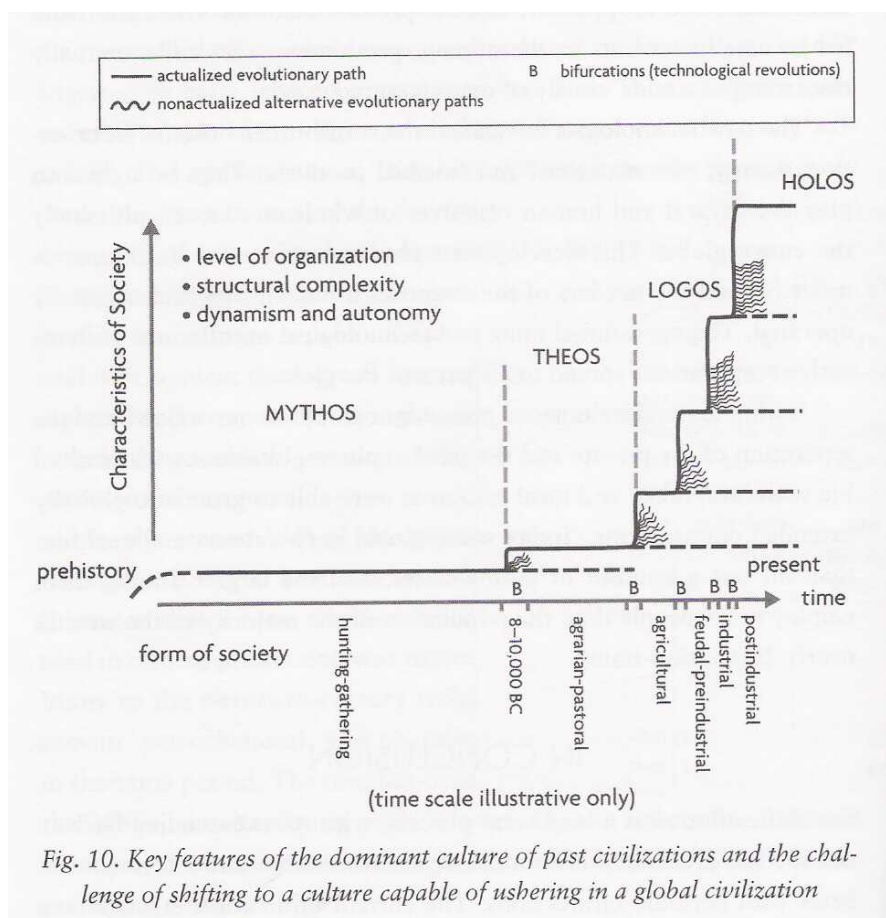
در صورتی که این باورهای فرهنگی با تعدیلاتی توأم بشوند، برای تلفیق در یک ساختار اجتماعی مدرن از توانائی دوجندانی برخوردار خواهند شد. همان طور که در متن نوشتار هم بارها نشان داده شد لازم است تا با کمک از روش شناسی های مدرن، قانونمندی های نهفته در ژرفای انبوه باورها به نماد های فرهنگی که در سه عرصه هستی رواج داشته است کشف گردیده تا کاربرد آن ها به عنوان سلاحی موثرتر تسهیل گردد. در این رابطه ما در انتها به طور اخص به دو مساله تاکید می ورزیم: یکی به کارگیری الگوی هولارکی (یا عمق گرایی) در برداشت ها و برخورد ها و دیگری طرح بحث نقش ساختارهای اجتماعی در رابطه با فرهنگ است.

ما در مورد مفهوم آفرینش و باور ایرانیان از امر تکامل توضیح دادیم؛ دو مقوله حیاتی که محل انشعاب بسیاری از باورهای مطلق گرایانه دینی و فرهنگی می باشد. چون در فرهنگ ایران، زمینی و آسمانی در ارتباط با هم حرکت هم آهنگ دارند و جدائی آنها از هم امر موزون آفرینش و تکامل را مختل میکند، باورهای مطلق گرایانه یا تقلیل گرانه در توضیح پدیده های زمینی و یا آسمانی فارغ از ارتباط بین آن ها کار ساز نخواهد بود. تخم های آسمانی بر روی زمین شکوفا میشوند و بالاخره به مانند سرو و سرسبز به آسمان کشیده با مبداء خود (سیمرغ) وحدت حاصل میکنند. تخم مرحله بعدی با درجه تکامل بیشتر بر روی زمین وارد مرحله شکوفائی شایان تری میگردد و گردش مارپیچی پیدایش و تکامل بی وقفه تا بینهایت ادامه می یابد. پی بردن به حقایق اسرارآمیز شکوفائی زمینی و وحدت آسمانی ارتقای هوشیاری و خرد انسان را

بهمراه می آورد. اما شکوفائی بر روی زمین و وحدت آسمانی هر کدام از قانونمندی خاص خود پیروی میکنند. بنابراین لازم است واقعیت های زمینی با منطق زمینی از راه تجربه تجسس، پژوهش و آزمایشات هم آهنگ و نتیجه گیری که روش شناسی شناخته شده علوم رایج نیز هست کشف و محک زنی شوند. باور به حقایق زمینی که اجبارن مرحله وار کاملتر میشوند به مثابه حقایق نسبی فهم امر یک تکامل موزون را تسهیل میکند. آن جا که از حقایق مطلق و وحدت با تخم آسمانی، "مستی" و "دیوانگی" صحبت به میان می آید وقتی است که انسان پس از یکپارچگی عین و ذهن خود و جهان پیرامونش بر روی زمین در آسمان معبود خدائی خود محو شود، و آنگاه است که نه حقیقت نسبی وجود دارد، نه کل است نه جزء، و نه عشقی، نه عاشقی و نه معشوقی، نه یکی و نه دویی. بازگشت بر روی زمین پس از سفر وحدت آسمانی، شکوفائی تازه ای آغاز میگردد که از درجه اعتلای بالاتری برخوردارست.

اگر قرار است نهایتاً به آسمان های نادوگانه پرواز کنیم لازم است در مسیر این پرواز از مراحل تکاملی در فضای زندگی زمینی گذر کنیم. همان طور که به عنوان نمونه در شکل های 3، 4 و 5 نشان دادیم لازم است تمام مفهومات آفرینش، تکثر و وحدت، کار و عمل، شناخت ها، اخلاقیات، توانائی ها، جشن و خرد ها و دین ها، سیاست و حکومت (هولون ها در سه قلمرو فیزیکی، زیستی و معنا) در انطباق با تفکر هولونی و نظم سلسله مراتبی (هولارکی) مورد بررسی قرار گیرند. همان طور که در پی نوشت 1 توضیح دادیم اندیشه هولارکی ابزار پویای دربر گیری تمام سطوح است؛ چه آن هائی که از پائین به بالا سیر تکاملی میکنند و چه آن هائی که از بالا به سوی پائین در روند آفرینش جریان می یابند. در الگوی هولارکی خاصیت هم آهنگی تمام واقعیت (هولون)ها حفظ شده ولی پراکندگی، انحصارطلبی و انزوای آن ها نفی می شود. تسلسل حفظ و نفی، روند تکامل است. هنر تلفیق و هم آهنگی سطوح مختلف تکاملی در قلمروهای هستی از ویژگی های غیرقابل انکار یک رهبر (جمشید گونه) در مقیاس های گوناگون است. ابزار هولارکی ضمناً قادر است تا از نگرش مطلق باوری جلوگیری کرده و معنا و جایگاه هر سطحی را تعیین کند. یک برخورد هولارکی می تواند ما را در جلوگیری از بروز تراژدی ها کمک کند. اما هر نوع نیتی به هم آهنگی در عمل احتیاج به ابزارها یا سازوکارهای منجم اجتماعی دارد. هر تخریمی برای سبز و شکوفا شدن احتیاج به زمینی بکر و بارآور دارد.

گو این که ما در این نوشتار به مقوله فرهنگ به طور اخص پرداختیم لازمست فرهنگ در ارتباط با ساختار های اجتماعی (ظاهر فرهنگ که در پیش گفتار اشاره کردیم) که شامل روابط اقتصادی، کار و تولید و علوم و تکنیک و سازمان ها و دیگر ساختارهای زندگی جمعی می شود بررسی شود (به شکل صفحه بعد نگاه کنید). فرهنگ و اجتماع با نفوذ و تاثیر در یکدیگر باعث تکامل و پیشرفت یا تخریب و تقلیل همدیگر می شوند (پی نوشت 4 را نگاه کنید). پیشرفت یکی بدون در نظر داشتن دیگری باعث ناپایداری و تزلزل و یا تحریف دیگری می شود. پافشاری محض روی خرد و فرهنگ به تقلیل گرائی درون گرا (همه چیز در درون است و بس) می انجامد. در این رابطه بررسی زمینه ساختارهای اجتماعی علل سقوط یا مسخ فرهنگ کهن ایران اهمیت ویژه ای کسب خواهد کرد. ضمناً آگاهی بر این علل اجتماعی ما را در طرح و معماری ساختارهای اجتماع مدرن بعدی یاری خواهد داد. البته که پافشاری روی ساختارهای اجتماعی به عنوان علل بی چون و چرای تعیین کننده فرهنگ (مناسبات درونی) به تقلیل گرائی برون گرا (همه چیز در برون است و بس) می انجامد. بالاخره نقشه کشف سیمرغ درونی و برونی (یا درون و برون سیمرغ) و یافتن «کمر» و «میان» بهمینی است که ما را در راه اتصال به خدایان یاری می دهد.



در این شکل¹ رابطه بین تکامل سازمان اجتماع با فرهنگ غالب هم عصر آن نشان داده شده است. در جامعه ای که مناسبات بین مردم از راه شکار و هم آوردی شکل میگیرد استوره ها (Mythos) نقش بسزائی دارند. در جامعه کشاورزی دین (Theos)، در جوامع فنودالی و جامعه صنعتی نقش قانونمندی و روش عقلانی (Logos) کارآمدی دارند. در جامعه آینده که در انتظار آن هستیم فرهنگ فراگیر، همه جانبه (Holos) (سیمرغی؟) که از پیشرفت یک جانبه (اقتصادی، تکنیکی) پرهیز خواهد شد. اجتماع و فرهنگ در رابطه دوطرفه بر روی یکدیگر تاثیر میگذارند. از مرحله گذشتن به معنای حذف و یا از روی آن عبور کردن نیست. مرحله فرادست پس از تجربه مرحله فرودست و عبارتی شامل کردن مرحله قبلی تحقق می یابد. هرچه محتوی مرحله قبلی دقیقتر، ژرفتر و همه جانبه تر تجربه گردد پایه های مستحکم تری برای جلوس و تکامل منجمم مرحله بعدی ایجاد خواهد شد.

¹ Ervin Laszlo: Quantum Shift in the Global Brain- How the New Scientific Reality Can Change Us and Our World. Inner Traditions, Rochester, Vermont-2008

1. هولون (holon) و مفهوم هولارکی (holarchy) در کند و کاوش‌های فلسفی کن ویلبر (Ken Wilber) جای بسیار مهم و شایسته‌ای اشغال کرده‌اند. سیر تکامل در سه حوزه فیزیکی (physiosphere)، زیستی (biosphere) و ذهنی و روانی (noosphere) بوسیله اصول پیوند دهنده هولون‌ها تشریح می‌شود. ویلبر این اصول پیوند دهنده را تحت عنوان اصول بیستگانه هولون‌ها در کتاب "جنسیت، اکوژنی، روحانیت" به تفصیل تشریح می‌کند. ما در دنباله به معرفی مختصر تعدادی از این اصول می‌پردازیم. واقعیت (reality) به عنوان یک کل، از چیزها یا پروسه‌ها تشکیل نشده است، بلکه متشکل از هولون‌هاست. هر تک واقعیتی چه عینی و چه ذهنی در هر یک از سه حوزه هستی (اتم، سلول، گیاه، حیوان، انسان، ایده، عاطفه، ایمان، فکر و غیره) مجموعه‌ی کل-جزء‌ها می‌باشد. در کاینات نه کل‌های محض وجود دارد نه جزء‌های محض. هر کلی حتماً جزء یک کل برتر یا بزرگتر است. اتم به عنوان یک کل جزء ملکول است که کل ملکول جزء سلول بوده و کل سلول جزء بافت و کل بافت جزء اندام و کل اندام جزء تن انسان و الاخر. انسان به عنوان یک کل، در درون خود از مراحل هولونی عبور می‌کند. اجتماعات گوناگون هم سیر تکاملی را طی می‌کنند که خصلت هولارکی دارد. مناسبات یا پروسه‌ها هم به عنوان هولون‌ها از این اصل پیروی می‌کنند. بنابراین واقعیت‌ها نه مجزا و پراکنده از هم بلکه به هم پیوسته یا هولون‌های درون هولون‌ها می‌باشند.

کلی بودن هولون، استقلال، خودمختاری و یا خودبودگی (agency) هولون را نمایندگی می‌کند. واقعیت‌ها در ساختار عمیق و ذاتی خود (به قول ارسطو "انتلکی") به طریق غریزی و یا نیتی (از راه خود سازماندهی) از هستی خود حفاظت (self-preservation) می‌کنند. در برابر این خاصیت کلی بودن، هولون‌ها همزمان از جزئیت در برابر کل بزرگتر برخوردارند. هولون‌ها به عبارتی دارای مسئولیت در برابر هولون بزرگترند. اختیار و مسئولیت همیشه همزمان وجود دارند. در مقابل حفاظت، وفق‌پذیری (self-adaptation)، مشارکت و یا تعاون (communion) هولون با محیط لازم است. خودبودگی مفرط به سلطه‌گری و تمامیت‌گرایی می‌انجامد حال آن‌که ضعف یا عدم خودبودگی کافی به تحلیل و ادغام در مشارکت می‌انجامد. هردوی افراط و تفریط در خودبودگی، هولون را در مسیر سقوط و تخریب و یا خودگسستگی (self-dissociation) ساختار هولونی خود قرار می‌دهد.

بر عکس تعادل بین خودبودگی و تعاون یا خودمختاری و مشارکت، تحوّل یا خود فراروی (self-transcendence) هولون را امکان‌پذیر می‌کند. در فراروی، هولون‌های جدید پیدایش یا برآیند (غیر منتظره) (emergent) می‌شوند. هولون جدید یا برآیندی با کلیت و جزئیت جدید دنیای فراخ‌تر و عمیق‌تری را در خود محتوی دارد. هر هولون (کل) پسین با شامل کردن هولون‌های (اجزاء) پیشین در خود از آن فراروی می‌کند. ضمناً این به این معنا است که هولون برآیندی قابل تجزیه یا تقلیل کامل به اجزاء ترکیبات خود نمی‌باشد. فراروی این همانی با تلفیق (integration) و یا سنتز دارد در حالی که برآیند شدن هولون جدید به معنای ایجاد تکثر و تسهیل امر تفکیک (differentiation) می‌باشد. پروسه تفکیک و تلفیق پیش شرط تحوّل و تکامل است.

هولون‌ها به طریق سلسله‌مراتبی (هولارکی - holarchy) تحول می‌یابند. هر سیستمی دارای نظم سلسله‌مراتبه‌ای می‌باشد، و این نظم سلسله‌مراتبه‌ای تا به بی‌نهایت ادامه دارد. سلول از ملکول‌ها و مولکول‌ها از اتم‌ها و اتم‌ها از زیر اتم‌ها تشکیل شده است نه برعکس. در شکل کلی تری می‌توان به هولارکی

هستی های کاینات به ترتیب ماده (matter) - تن (body) - ذهن (mind) - روح (soul) و ذات (spirit) اشاره کرد. هر سطح فرادست الزاما پس از تکامل سطح فرودست قابل دسترسی می باشد. بدون رشد مغز (تن) نمی توان از توانائی ذهنی بالائی برخوردار بود و الاخر. در هولارکی هر سطح هولونی زیرین (سطح خود مختار) با ایجاد احتمالات (probability) برای هولون های زیرین آن ها را فرا گرفته، ولی پراکندگی، انزوا و عدم قاطعیت آن ها را محدود و یا سامان می دهد. در مقابل هولون های زیرین برای هولون های زیرین امکانات (possibility) تحول را فراهم میکنند. هولون زیرین یا فرادست در روند بعدی تکامل به هولون زیرین تبدیل می شود و این پروسه فرا حد ادامه می یابد. پروسه تکامل در حرکت دینامیک **هولون های درون هولون ها** به طریق هولارکی صورت میگیرد. بنابراین می توان گفت که هر چقدر سطوح نهفته در هولون زیادتر باشد آن هولون دارای **عمق ژرفتر** و به عبارتی تکامل یافته تر است. عمق ژرف تر برابر با **معنای بیشتر** (more significant) داشتن (مهمتر بودن) هولون است. حرکت کشوئی بالا و پائین رونده (sliding) الگوی هولونی به معنای نسبی بودن حقایق نیز هست. همه واقعیت ها حقایق اند ولی برخی حقیقی ترند.

تخریب هولون زیرین باعث متلاشی شدن تمام هولون های زیرین می شود و در نتیجه روند تکامل مختل می ماند. **تخریب هولون فرادست** به هولون های فرودستی لطمه نمی زند ولی پروسه تکامل متوقف می شود. تخریب سطوح واقعیت ها و یا هولون ها که موجد اختلال در پروسه تکامل می شوند به ایجاد هولارکی های بیمار می انجامد.

نویسنده باور دارد که یک برخورد و برداشت هولونی از استوره ها هستی آن ها را در پی ریزی بنای فرهنگ مدرن و غنی تری چشمگیر تر میکند.

2. ساختارهای فرهنگی کن ویلبر به اختصار به قرار زیر می باشند:

آرکانیک: در این مرحله زندگی شخص عمدتا مصروف نیازهای اولیه و غریزی از جمله حفاظت از تن، تهیه غذا، پوشاک و مسکن و روابط جنسی می شود. انسان های اجتماعات اولیه از چنین ساختار شعوری فرهنگی برخوردار بوده اند.

جادوجنبلی: شخص در این مرحله تحت الشعاع تصورات، نمادهای ناقص ابتدائی و یا تولیدات قلبی نازلی که «جادوئی» و خرافی اند قرار دارد. شخص با گرایشات خودخواهانه دنیا را امتداد وجود خود دانسته و در نتیجه فکر میکند می تواند آنرا به میل خود تغییر دهد.

استوره ای: در این مرحله اراده از نفس که دیگر خود را قادر به تغییر مناسبات نمی یابد به نیروی دیگر که همانا نیروهای غیبی می باشند انتقال می یابد. نفس با اجتناب از جادوگری به دعا و التماس روی می آورد تا معجزاتی از نیروهای غیبی رخ دهد. اصول گرائی و اطاعت کورکورانه از آئین ها، دستورات و قوانین مطلق از خصوصیات این ساختار فکری است.

معقول: در این مرحله شخص بالاجبار باید با کمک شواهد و اسناد معتبر به فهم مناسبات کاینات به پردازد. نه از جادو و جنبل های شخصی کار ساخته است نه از دعا و معجزات متافیزیکی. غالب شدن علم و برخورد ماتریالیستی در تمام شعون زندگی از خصوصیات این مرحله از شعور است.

سعه صدر (یا قنطورس که نیم اسب است): در این مرحله از جهان بینی تمایل به ترکیب، دیالوگ، وحدت و هم آهنگی چشمگیر می شود. چشم انداز های گوناگون در طرح های عملی احترام به کثرت گرائی و تنوع مورد توجه قرار گرفته و تلاش همه جانبه ای برای هم آهنگی و وحدت در سطح جهانی اساس

روابط بینافردی می شود.

با تمثیل از موجود افسانه ای قنطورس که نیم تنه بالائی انسان و نیم تنه پائینی اسب داشته است وحدت تن و شعور را در شخص توصیف میکنند. (در فارسی به نیمسب یا کن تاورس میگویند.) از این تمثیل هم آهنگی و یگانگی ظاهر و باطن، فرد و اجتماع در تمام شعون زندگانی هم استنباط می شود. (در سر ستون های کاخ تخت جمشید مجسمه ها با سر انسان و تن گاو نصب شده بوده است که از سراندیشه مشابهی ناشی شده است.)

3].. سیمرغ در اوستا به سننا (Meregho Saena) و در پهلوی به (Sinmuro) نامیده شده است. پژوهندگان کلیشه ای (کلاسیک) سننا را به "عقاب" یا باز ترجمه میکنند. اما جمالی معتقد است که در باورهای ایرانیان باستان باز یا "عقاب" از جانوران پرخاشگر و آزار دهنده بوده اند، سننا نمیتواند چنین خصلتی داشته باشد. مرغی که نجات دهنده است هرگز "عقاب" نیست، بلکه پژوهشگران آنرا با "شاهین" که مرغی تصویری و انتزاعی بوده است و نماد آرمان های نجات دهنده ایرانیان بوده است اشتباه گرفته اند، و یا شاید برای مسخ حقایق مغرضانه به این ترجمه دست یازیده اند. جمالی در کتاب "زال زر یا زرتشت، یا جنگ اهورامزدا با سیمرغ- صفحه 246-248" در باره سیمرغ این چنین می نویسد:

"...سیمرغ، اینهمانی با شبکور(خفاش) داده میشود، که در ایران پرنده ای مقدس شمرده میشده است. ... این بود که شبکور یا شب پره(شپره) یکی از برترین نمادهای چنین بینشی بود. پسوند "کور" هم به معنای «ژرف بینی در تاریکی» است، نه به معنای «نداشتن چشم». «شبکور» به معنای کسیست که در شب و تاریکی می بیند."

او می نویسد که سیمرغ یا "خفاش" تخیلی از ترکیب اجزای ممتاز سه جانور، سگ، مرغ و موش متشکل بوده است: [...سیمرغ گوش سگ را داشت، چون سگ در تصویر آنان هستی مردم را می پائید و از بین برنده دروغ و درد بود. سگ به چشم، همه ناپاکی ها را از بین میبرد. موش...تیزشنوی و حساسیت فوق العاده گوشش او را نماد «بینش در تاریکی» ساخته بود...افزون بر بینش در تاریکی، "سوراخ زی" نیز شمرده میشد. "سوراخ زی بودن سیمرغ" بیان آن بود که «خدای خانه و آشیانه» است.]

و بالاخره سیمرغ گسترده پر در منطق الطیر با جلای بالنده تر و آشکارتری ترسیم میگردد.

در منطق الطیر، روایت سیمرغ جدا از جنبه ظاهر زیبای داستان گونه اش حاوی مضمون فرهنگی اجتماعی بسیار ژرف می باشد که لازم است تا با نگاهی ظریف و ذره بین به اعماق آن پویش کرد؛ نکات خود آگاه و ناخودآگاه آنرا کشف نمود.

روایت است که روزی سی تا مرغ فکر میکنند که آنها هم به مانند ولایات دیگر برای خودشان شاهی جستجو کنند تا سازماندهی آنها را راهبری کند. قبل از پرواز برای جستجوی چنین شاهی تصمیم میگیرند مرغی را به سرکردگی خود در این سفر انتخاب کنند. آنها با قرعه کشی آزادی هدهد را به عنوان سر گروه خود انتخاب میکنند. مرغ بودن تنها شرط برای شرکت در انتخابات بود. آنها با آزادی کامل فارغ از هرگونه تفکیک و تبعیضی به رای ریزی می پردازند.

هدهد که در انتها انتخاب می شود مرغی است دارای قابلیت جستجوی منبع آب در تاریکی زیر زمین. سی تا مرغ با سرکردگی هدهد فرسنگ ها پرواز میکنند ولی در یافتن شاه مورد نظر خود در زمین و آسمان موفق نمی شوند. مرغان در انتهای جستجوی به ظاهر نا موفق خود به این نتیجه می رسند که آنها همگی در جمع خود سیمرغ هستند. آنها شاه خود، و خود سرنوشت ساز خویش هستند.

همه آنها که نماد یگانگی و وحدت فرا حد هستند سیمرغ اند. گوهر سیمرغ در تک تک آنها چهره یگانه

خود را حفظ میکند. به عبارت دیگر سیمرغ با دربرگیری تک تک مرغان واقعیتی و رای هر سی تا مرغ است. سیمرغ جمع ساده سی تا مرغ نبود. سیمرغ در تمام واقعیت های عینی و ذهنی حضور دارد ولی هیچ کدام از این واقعیت ها سیمرغ نیستند. به عبارتی سیمرغ همه را در خود شامل دارد ولی همه را فراروی میکند؛ بنابراین سیمرغ به پاره های خود قابل تقلیل و تجزیه نیست. سیمرغ همه ی هیچ یا لبریز خالی (emptiness- fullness)، یک برداشت انتزاعی است. هر ذره از هستی تکه های به ظاهر مجزای آینه بی نهایت سیمرغ اند که فقط در پیوند و وابستگی دینامیک به هم، واقعیت کایناتی سیمرغ را در درون هر موجود با احساسی حیات می بخشد. پس سیمرغ شناسی همان کاینات شناسی (Kosmology) است.

4. مفهوم کوادرنت (quadrant) های چهار گانه در فلسفه ویلبر از اهمیت شایانی برخوردار است. طبق این مفهوم ما می توانیم به هر چیزی یا پروسه ای (هولون) از چهار زاویه بنگریم. از زاویه ظاهری (خارجی- کوادرنت سمت راست فوقانی که به زبان «آن» بیان میشود)، باطنی (درونی- کوادرنت سمت چپ فوقانی که به زبان «من» بیان می شود) در شکل فرد و جمع. خصوصیات ظاهری واقعیت ها عینی، علمی و کرداری بودن آنهاست، در حالی که صفات باطنی واقعیت ها ذهنی، تعبیری و نیتی بودن آنهاست. جنبه جمعی واقعیت های باطنی، فرهنگ یا روابط بیناذهنی (کوادرنت سمت چپ تحتانی که به زبان «ما» بیان می شود) بوده در حالی که چشم انداز جمعی واقعیت های ظاهری اجتماع و زیربناهای فیزیکی و اقتصادی- فنی یا بیناعینی (کوادرنت سمت راست تحتانی که به زبان «آن ها» بیان میشود) میباشد. (به جدول زیر نگاه کنید.)

	کوادرنت دست راست (ظاهری)	کوادرنت دست چپ (باطنی)
مفردی	آن (عینی) (کرداری- علم- حقیقت)	من (ذهنی) (نیتی- هنر- زیبایی)
جمعی	آن ها (بیناعینی) (اجتماع- سیستم ها- قانون)	ما (بیناذهنی) (فرهنگ- اخلاق- خوب)

گو این که چهار کوادرنت «من»، «ما»، «آن» و «آن ها» در همه جا در ارتباط با هم وجود دارند هیچ یک از آنها به دیگری تقلیل پذیر نیست. هم آهنگی بین هر چهار کوادرنت در هر واقعیتی لازمه توسعه سالم آن واقعیت است. در پروسه جستجو و تحقیق واقعیت ها این چهار وجه باید مد نظر قرار گیرد.

5. فریدون که بر جهان داد گستری می کرد، جهان را به روش عادلانه ای بین سه فرزند خود تقسیم میکند. ترک و چین را به تور، روم و باختر (یونان) را به سلم، و ایران و عربستان را به ایرج واگذار میکند تا بر اصل داد حکمرانی نمایند. ولی دوپسر بزرگتر یعنی تور و سلم نسبت به این تقسیم معترض می شوند و آن را ناعادلانه و ناسزاوار می خوانند (آن ها اصل مهتر بودن را مبنای سنجش خود قرار داده بودند).

فریدون بر داد منشی و عادلانه بودن تقسیم خود پافشاری میکند و لی ایرج از روی مهر(تمایل به پیونددهی) و پرهیز از کشمش و مجادله از سهم خود میگذرد. ولی دو برادر از روی کینه او را به قتل می رسانند. پدر که در صدد برقراری داد در همه شعون است دو فرزند قاتل خود را شخصا میکشد. این روابط خونین به عنوان "تراژدی" حاصل از مسابقه سنت گرائی(بنیادگرائی)، داد(قانون گرائی) و مهر(اگزستانتالیسم) مطرح است.

مناسبات بین پدر و فرزندان را شاید بشود طور دیگری تعبیر و تفسیر کرد: به خوبی می توان دریافت که بافت فرهنگ یک جامعه اگر چه از یک میانگین و سطح عرفی برخوردارست ولی هرگز بطورکامل همگون و یکنواخت نبوده، تنوع و تفاوت های بسیاری در سطح جهان بینی های مردم و گروه های مستقل آن ها مشاهده میشود. به عبارتی هم شعور فرد و هم شعور جمع(فرهنگ) دارای عمق است که در روند تکامل، حرکت بالا و پائین رونده دارد. فریدون که بر پایه داد و سزاواری عادلانه بر جهان حکمرانی میکند باید گفت از پسرانی که به داد او تسلیم نشدند و گرفتار طمع و آرزوهای فردی افراطی خود شدند دارای عمق ژرف تر ولی از ایرج که ورای داد او از سهم خود میگذرد از عمق کمتری برخوردار بوده است. اگر از اصطلاحات ویلبر کمک بگیریم، سه سطح استوره ای(بی تعهدی به قانون و نظم و تمایل به مطلق گرائی= سلم و تور)، معقول(پای بندی به داد و قانون= فریدون) و سعه صدر(جهان بینی فراخ و فراگیر= ایرج) را به خوبی می توان ارزیابی کرد. به نظر میاید آن چه که باعث "تراژدی" می شود مطلق کردن و پراکنده باوری هر یک از این سطوح باشد. در صورتی که آن ها تسلسل سه سطح با تکامل نسبی هستند که به مثابه هولون ها در درون یکدیگر به شکل سلسله مراتبه ای تحت پوشش همدیگر قرار می گیرند. سطح معقول سطح استوره ای را در خود شامل میکند ولی از آن فرا می رود. سطح سعه صدر(مهرفراگیر) سطح معقول را در خود شامل کرده ولی از آن فرا می رود. موجودیت هر سطح فرادست وابسته به سطح فرودست است. به عبارتی کشف سیمرغ ژرفای خود در سه سطح متفاوت است. مساله اینست که چگونه می توان تخم سیمرغی ژرفای انسان را هر چه بیشتر پرورش داده تا درخت تنومند و پر بار و شکوفائی را محصول بدهد.

رفتار داد در مقابل بنیاد گرائی، نه قلع و قم و حذف آن(که بر ضد قداست جان است) بلکه محدود و مشروط کردن و ساماندهی(یا مهر مناسب و به اندازه) آن است. مهر بی دریغی که پس از پای گیری داد باید روا داشت برای بنیاد گرا نه فقط کارکرد ندارد بلکه مورد سوء تفاهم و ستیز قرار میگیرد؛ ایرج قربانی مهر خود می شود.

6. در شاهنامه داستان رستم و سهراب به وضوح آمده است که البته احتیاج به تعبیری بدیع دارد. رستم پس از مغلوب شدن بدست سهراب برای بار دوم که قرار می شود تا با او هم آوردی کند آرزوی پیروزی بر سهراب را میکند. از این جهت از خدای خود می خواهد تا به او نیروئی خارج از اندازه بدهد تا بر رغیب خود پیروز شود. نیروی بی اندازه و به عبارتی نا هم آهنگ باعث می شود که رستم به خاطر سنگین شدن پاها توازن حرکت و حتی بینش لازم خود را از دست بدهد به طوری که سهراب را که پسرش بود تشخیص ندهد؛ در چنین وضعی فرزند خود را میکشد.

7. در ونیدیا(بخشی از اوستا) گفتگوئی بین اهورامزدا و زردشت وجود دارد که عینا با نقل از کتاب "هفت رمز نمادین فرَوهر" در زیر می آوریم:

الف. پرسید زردشت اهورامزدا را: ای اهورامزدا سپندترین مینو، دادار جهان استومند، ای اشو. با که نخست از مردمان همپرسیدی تو اهورامزدا، بجز من زردشت؟ به که فرمانودی دین اهورایی زردشتی را؟
ب. آنگاه گفت اهورامزدا، به جم نیک دیدار خوب رمه، ای زرتشت اشو! با او نخست از مردمان همپرسیدم من اهورامزدا بجز با تو زرتشت به او فراز نمودم دین اهورایی زردشتی را.
پ. آنگاه به او گفتم: ای زردشت من اهورامزدا. آماده باش ای جم نیک دیدار و یونگهان برای بر شمردن و بردن دین من، آنگاه به من پاسخ داد جم نیک دیدار، ای زردشت: **من آفریده شده ام، من آموخته. برای برشمردن و بردن دین (تاکید از نویسنده است).**

پاسخ جمشید در انتها(قسمت تاکید شده) در کتاب «نوروز جمشیدی... صفحه 80- منوچهر جمالی» روشن تر بیان شده است: «نه آفریننده، نه آموزنده ام آموزش و بردن دین را».
روایت است که به دنبال پاسخ منفی جمشید به اهورامزدا توفان جمشیدی به وقوع می پیوندد(بارش برف سنگینی که زندگی در بیرون از زیرزمین ها را نا ممکن می کرد). توفان جمشیدی نشان از گریختن فرَوهر از جمشید و سرد شدن تن انسان بوده است.

8 داستان زال و سیمرغ در شاهنامه روایت شده است. سام پهلوان پس از زمان ها انتظار و با یاری سیمرغ دارای فرزندی می شود. این فرزند که بعدا نام زال بر او گذاشته می شود دارای سیمای زیبا، ولی موهای سرش کاملا سفید بوده است. سام با زمزمه وسوسه آمیز دیوان و ترس از سُخره گوئی های بزرگان محل با تصور از اینکه موی سفید نشانه پیرمردی بوده و برارنده پهلوانی سام نیست، سام فرزند را به دست دیوان رها میکند تا او را نابود کنند. ولی سیمرغ فرزند را آزاد کرده و در دامان خود پرورش می دهد. زمانی که سام از کرده خود پشیمان می شود به همراه زن خود سینتا یا مادر زال به جستجوی فرزند کمر می بندد. **سیمرغ** با پرورش و آموزش زال در دامان خود او را برای خردمند تر کردن مردمان روی زمین به سام پدر و سینتای مادر باز می گرداند. زال پهلوان آینده ایران و پدر رستم می شود. در فرهنگ ایران قدیم باور بر این بود که سیمرغ مادر زال و قابله رستم بوده است. در این داستان هم می توان طیفی از خرد ها و کردار های گوناگون را مشاهده کرد.

9 درک زردشتیان از فرَوهر را می توان در روایات بندهش شناخت. جملات زیر که به خوبی نشانگر باور زردشتیان از مفهوم فرَوهر است از کتاب "هفت رمز نمادین- صفحه 69" عینا نقل می شود:
«به موجب روایات بندهش، اهورامزدا در نور مطلق و نیکی و فرهی کامل غوطه ور بود. در بالا جهان روشنایی و در پائین عالم ظلمت و تاریکی قرار داشت. اهورامزدا نخست به آفرینش جهان مینوی اقدام کرد. در این جهان از گوشت و پوست و استخوان و جسم و تن اثری نبود، هر چه وجود داشت صور روحانی همه موجودات بعدی بود و این صور همه روح و اندیشه بودند و جز آن نه.
جهان مینو سه هزار سال همچنان وجود داشت، آنگاه اهورامزدا اراده کرد تا جهان مادی را به شکل در آورد. پس با فروهرها یا صور و اشکال مینوی و روحانی آدم ها و تمام موجودات نیک از جماد و نبات و حیوان گفتگو کرد که مایلند تا به قالب ماده در آمده و در جهان خاکی برای پیروزی بر ظلمت و اهریمن زندگی کنند، و آنان که آگاه بودند سرانجام پیروزی با آنان است قبول کردند. پس اهورامزدا از آن صور معنوی موجودات مادی را آفرید و به همین دلیل است که در آغاز صورت و شکل اصلی، مینوی و غیر مادی هر چیزی در جهان بالا وجود داشته است و آنچه که در غالب در آمده از روی آن صور اصلی

بوده.»

10. دعای داریوش کبیر در تخت جمشید- از کشف کتیبه های به زبان میخی : (www.iran-heritage.org)

«خداوند این کشور را از دشمن، از خشکسالی، از دروغ محفوظ دارد»

11. "داستان سه فرزانه" در بهمن نامه مساله ترس را با آزمون سه فرزانه روشن و تبیین میکند. یکی از این سه فرزانه معتقد است که درد، بدترین چیز و دومی، تنگی را بدترین و بالاخره سومی، ترس را بدترین چیز در جهان می پندارند. برای تعیین صحت و سقم این سه پندار سه گوسفند را که نماد صلح و بی آزاری شمرده می شده است انتخاب میکنند تا روی آن ها آزمایش کنند. پای یکی از این سه گوسفند را می شکنند و با ایجاد درد، او را در اطاقی به همراه علوفه و غذا رها میکنند. گوسفند دوم را در زندانی تنگ بدون علوفه میگذارند. سومین گوسفند را در اطاقی به همراه علوفه و قرار دادن گرگی در مقابل او میگذارند، البته بطوری که گرگ نتواند به او دست بیازد. پس از گذشت یک هفته متوجه می شوند که دو گوسفند اولی هنوز زنده اند ولی گوسفند سومی بر اثر ترس از گرگ جان باخته است. در فرهنگ ایران گرگ نماد ترس و وحشت بوده است.

بنمایه:

کتاب های خارجی

1 Ken Wilber: Integral Psychology: Consciousness, Spirit, Psychology, Therapy, 2000b (Boston and London: Shambhala)

2 Ken Wilber: Sex, Ecology, Spirituality: The Spirit of Evolution, 2nd. Edition, 2000 (Boston and London: Shambhala)

کتاب های فارسی

1. شهر خرد بجای شهر ایمان- منوچهر جمالی، Kurmali Press. LONDON
2. رستاخیز سیمرغ- منوچهر جمالی، Kurmali Press. LONDON 1997 August
3. قهقهه بر قها- بوسه اهریمن- منوچهر جمالی، 28 دسامبر 1991
4. نوروز جمشیدی- «بخش دوم»- جشنهای ایران همه نوروزند- منوچهر جمالی
5. هفت رمز نمادین فرَوَهَر- رحیم چاوش اکبری(سینای تیریزی)- تهران: زوآر، 1381
6. زال زر یا زرتشت، یا جنگ اهورامزدا با سیمرغ- جلد اول- منوچهر جمالی
Kurmali Press. LONDON- Dec. 2006

مقالات روی تارنمای خمام- www.khomam.com (این سایت اکنون بسته است)

1. آزادی از ترس- منوچهر جمالی.
2. تراژدی مهر و داد یا تراژدی ایرج و فریدون
3. درفش کاویان، یا درفش خرد سامانده انسان و درفش خرد هم پرس و درفش مهر و داد بر ضد قدرت (= میثاق بر پایه قربانی خونی)- منوچهر جمالی
4. چرا مفهوم «کار و عمل» در فرهنگ ایران بنیاد «حکومت نو آور» و «حکومت نو شونده» است. چرا فرهنگشهر، استوار بر مفهوم ویژه ای از «کار و عمل» است- منوچهر جمالی
5. فرهنگ ایران، قدرت را مشروط میسازد- داستان رستم و سهراب استوار بر مفهوم «اندازه» است- منوچهر جمالی
6. مساله «جدائی حکومت از دین» در فرهنگ ایران- منوچهر جمالی
7. عارف مطرب= روان انسان= زهره- بینش شادی آفرین(خرد شاد و خندان)- منوچهر جمالی

مقالات روی تارنمای فرهنگشهر- www.farhangshahr.com/

8. جام جم به معنای آنست که: «انسان، سرچشمه بینش است»- منوچهر جمالی
9. سیزده بدر، روز تیر، روز هُدهُد و بنفشه- تیر که همان «هُدهُد» است پیام بر سیمرغ(یا خرم= یا بلقیس) میباشد- منوچهر جمالی